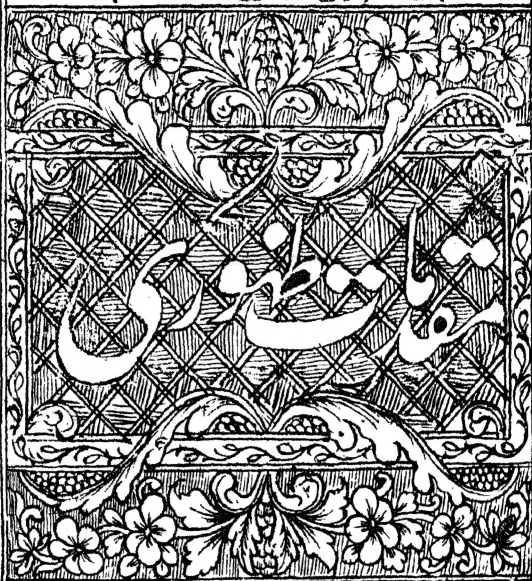


UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228251

UNIVERSAL
LIBRARY

بسم الله الرحمن الرحيم
و بسم الله الرحمن الرحيم



در طبع می نشی و کشف طبع می کنی همان

اطلاّع

اس مطبع میں ہر علم و فن کی کتب موجود ہیں تاہم کتب کو ہرست مطول سے جو طرز موجود ہے اور درجہ است کر کے سے مل سکتی ہے
مطلوبہ ہو سکتا ہے کہ قیمت اس سال میں ہمارے ارزان تر ہو چکی ہے ہم صرف کتب فارسی درس مبتدیان و کتب اخلاق و
و موعظت و تصوف و کتب لغت فارسی ذیل میں درج کرتے ہیں تاہم کتب و کتابتین و مخطوطات و خطاطی و کتب فارسی و ادبی و تاریخی

کتب فارسی درس مبتدیان

انشائی مصدقہ درسی - جس میں رقعات فارسی اور ادبی
اقبال اردو میں ہیں -

انشائی گلزارِ عجم - مصنفہ مولوی مقبول احمد فاروقی -

انشائی مفیدہ - تصنیف منشی پھن دام صاحب -

انشائی دلاویز -

انشائی عجیب - مشہور کتاب ہے -

ظہیر الانشا - مصنفہ منشی ظہیر الدین مرحوم -

مجموعہ انشائی صغیر بلبل - و محبت نامہ - از عبد اللہ
علوی -

شبنم شاداب - ح فرہنگ لغات -

نادر انشا از ظہیر اسے تقریبی یہ بوسے رہے کی انشا ہے
ستین عبارت -

انشائی دلکش - مصنفہ منشی فتح محمد صاحب -

فیاض و بستان - مصنفہ منشی ولایت حسین خان صاحب -

دستور الصبیان درس اطفال کے لیے مفید ہے -

رقعات عزیز - از تصنیفات مولوی عبد الوہاب
صاحب -

رقعات عالمگیری -

رقعات فہم - مصنفہ مرزا محمد حسن فہم -

رقعات ابو الفضل - از تصنیفات ابو الفضل ملا علی شاہ
کتاب ہے -

میر قمر لانا طور - کا مشہور مع دوست -

رقعات فہم - از مرزا علی گادر ربیع -

رقعات فہم - از مرزا علی گادر ربیع -

کریم - منشی ارتضیٰ غفران بیچ سیدی رح -

کریم صاحب علم علی مع ہوا بیا منشی کا کا پر شاہ موجود -

کریم صاحب علم علی مع ہوا بیا منشی کا کا پر شاہ موجود -

کریم صاحب علم علی مع ہوا بیا منشی کا کا پر شاہ موجود -

کریم صاحب علم علی مع ہوا بیا منشی کا کا پر شاہ موجود -

کریم صاحب علم علی مع ہوا بیا منشی کا کا پر شاہ موجود -

کریم صاحب علم علی مع ہوا بیا منشی کا کا پر شاہ موجود -

کریم صاحب علم علی مع ہوا بیا منشی کا کا پر شاہ موجود -

کریم صاحب علم علی مع ہوا بیا منشی کا کا پر شاہ موجود -

کریم صاحب علم علی مع ہوا بیا منشی کا کا پر شاہ موجود -

کریم صاحب علم علی مع ہوا بیا منشی کا کا پر شاہ موجود -

کریم صاحب علم علی مع ہوا بیا منشی کا کا پر شاہ موجود -

کریم صاحب علم علی مع ہوا بیا منشی کا کا پر شاہ موجود -

کریم صاحب علم علی مع ہوا بیا منشی کا کا پر شاہ موجود -

کریم صاحب علم علی مع ہوا بیا منشی کا کا پر شاہ موجود -

کریم صاحب علم علی مع ہوا بیا منشی کا کا پر شاہ موجود -

کریم صاحب علم علی مع ہوا بیا منشی کا کا پر شاہ موجود -

کریم صاحب علم علی مع ہوا بیا منشی کا کا پر شاہ موجود -

کریم صاحب علم علی مع ہوا بیا منشی کا کا پر شاہ موجود -

کریم صاحب علم علی مع ہوا بیا منشی کا کا پر شاہ موجود -

کریم صاحب علم علی مع ہوا بیا منشی کا کا پر شاہ موجود -

کریم صاحب علم علی مع ہوا بیا منشی کا کا پر شاہ موجود -

کریم صاحب علم علی مع ہوا بیا منشی کا کا پر شاہ موجود -

در مطبع می‌منشی و کشف و طبع این کتاب

A decorative border featuring a repeating pattern of stylized flowers and leaves, enclosed within a rectangular frame. The design is symmetrical and ornate, with floral motifs and scrolling vines.

بسم الله الرحمن الرحيم

مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ تَمَالَى شَأْنُهُ عَنِ التَّرْجُومِ وَالْبَيَانِ وَتَقَدَّسَ بَيَانُهُ عَنِ النُّطْقِ وَاللِّسَانِ رُبَاعِي

اسی آنکہ بسی طبعی و تباری مشکل کہ تباری یعنی تباری فی نظم از تو مر و موقوفی معذور

در مظهر خورشید بقصود استخوان این جمله ظاهر از تو گرفت طریقه

ابا بعد فالعبد الضعيف الرجى الى رحمة الله القومى البوايعين

عبد الرزاق بن محمد اتفق ائمنين السور في عشر النكاح ولما اورد في ميدار ذكره درين ايام بحكم بعضه

از او به بنیق و روح مجاوران و عظمت کلام مسات الیام فاصل مدح عالم بحر حجب اسفل
مفتوحه الخلف شفاء بنیما فتش کما ساک ساک تازه ادائی ما لک ما لک سخن بر اسفل

سبحر موانع انگلیزی و دگر ریزی نورالدین محمد طوری ترشیزی رجوع بکتب لغات مثل

فرمنك بهائيرى و سراج الاصطلاحات و مصطلحات الشعراء برهان قاطع و منتخب اللغات و غيره

مقتدای اهل سخن، کی نمودند به نصیحت و ترسان، پروان خم و از سبک نسجی غلط بسبب خفا کے

ما سنان حکم فروخ داشتند بصحت رسانند یک نسخه مجلد ساختیم تا آنکه در سنه یک هزار و صد و دوازده و پنجاه

[illegible]

که عبارت کلام ظهوری را مؤده ماسخ اوست قلیل فراغت دست واد امید از خوانندگان اینصفا
آنست که این را از شرح اساتذہ نیکاشسته بل دستمای بی ایضافتی این ماموریند ورنه پنداشته
هر جا که خلل و زلل دریا بند بچشم اصلاح ملاحظه فرموده شرح مفصده آن نمایند و من الله التوفیق
والاستعانة از انجا که اکثر مقدمات این خطبه بذكر علمه احتیاج میداشتند و در ضمن شرح
اختلاط آن خالی از تشویش ذهنی نمی نمود لہذا بر سر مقدمه فرو گذاشته شد مقدمه اول
در ذکر احوال مصنف و موجب تالیف خطبه کتاب ندرس و غیره مقدمه دوم در بیان
کلمات موسیقی مقدمه سوم در ایراد برخی از صنائع و بدائع نظم و نثر و پاره از تراکیب
در ضمن بندی شاعرین که متطالع بران موجب بصیرت مرطافت معانی و ضاعت کلامی
المقدمه الاولی فی ذکر احوال المصنف صاحب مرات الخیال می آرد که نور الدین
ظہوری اصلش از خطبه ترشیز رسته که در ذی الحی سبزوار واقع شده و بعد از تکمیل فنون تحصیل
علوم بطریق ساحت انزاه در ریاب ملک دکن افتاده ابراهیم عادل شاه تحت نشین بیجا پور
عاشق شده در مدح وی نظم و نثر تکلف تمام نوشت چنانچه ملازم دستماری بل غزوات
وی زبان باز در باب دانش ست و سلطان ابراهیم نیز بطن عبارت وی فریقته شده مورد
انعامات و خیر گردانید چنانچه در خطبه کلا ابراهیم مصنف شعاری بآن نموده سلطان عادل شاه
مدت العمر وی را با خود میداشت خطبه کتاب ندرس که در علم ہندی تصنیف کرده سلطان
مذکور ست او نوشته و نگاہ سخن را بجائی رسانیده است کہ الآن خیال بندان روزگار ہمہ
معتقد اندین نقل ست کہ روزی در مجلس شیخ ناصر علی سر ہندی کہ در ضیاع ہندی دعوی
ارجندی میداد مذکور شمرای سلف بمیان آمدہ بود گفت بر سر دین بہتری از طور سنیانہ
شخصہ گفت چرا چنین میفرمایند یکی از قدما شیخ نظامی گنجویست کہ سخن او بضم ظهور ہے ہر سیدہ
باشند ناصر علی گرم شیدہ گفت بلکہ ظہوری آن سخن را قابل فہمیدن ندانستہ باشد اما با اعتقاد
مولف این اوراق اگر با فرض و التقدير این حرف راست ہم بودہ باشد بزبان آوردن خالی از

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

بیایکی و ترک ادب نیست شعر بزرگش خوانند اهل خردی که نام بزرگان بزرگوار بر دهنه اگر هزار
ظهوری و دیگر زبانیان تلاش کنند آن قبولیها که که بنا بر تصفیة باطنی و کمال هسته و بآن
خدا بود نیابند بلکه از همین سخن است که ارباب فضول با همه بکار و دنازی بر دلها مؤثر
تست انتی کلامه احاصل در طبقه متاخرین که ابتدای این طرز خاص کلام از باباعانی است و
دستی و تنائی دعوی حکیم رکنای مسیح استاد مصاب و حکیم شغائی همه مقلد طرز وی بوده اند و از آنها
اندکی آن شیوه را تغییر داده اجتهاد طرز خاص نموده همچو ظهوری استادی بطور زیاده جدی نظم و
نثر در همه اقسام سخن کوس استادی نوخته پهلوان این فن را خاک کالیها داده این فقیر بجزیر کج
رقعه که شیخ ابوالفیض فیضی ملک اشعری پای تخت اکبری نوشته گویند شیخ جوابش نوشت
رسانید و یک قصیده که در محکم محمد یوسف بجا بوری گفته و حکیم و بسیل آن قصیده ظهوری
را مجلس سلطان ابراهیم رسانید و یکدوشا را در غزل فرمای و دو بیت مطلع ساتی نامه که بنام نظام
گفته الکافیاناید رقع که محمد ذوالدین ظهوری با ابوالفیض فیضی نوشته در مانده و در دست
ظهوری بوفیق عرض عبادیت خود را بسعادت نزدیک میداند و ازین بوفیق بموافقت بخت
و سعادت روزگار امیدوار میگردد و در امیدوار بیل برهان ثابت و شمع می باشد و دیل و
برهان اینکه در منی خستی نمی بود چه صورت میداشت که ظلم بر سرین رقم و زبان بیایان سخن آمده
ع در جواب ادست این لیک با باقی همان آستان باز در نزدیک نشستن و با استادگان حضور
عالیانه عهد و پیش یودن نشان بخت بلندست و علامت طالع ارجند بسا بنحیر لاغر که بفری است
خود را بقتراک شهسوار می بندد و بساط طائر شکسته بال که بر فاذ توجه بلند گردد و بام کعبه مراد گردد
فرد که چه دریم نسبتی ست بزرگ به ذره آفتاب تا با بنیم الله الحمد که تجلی محبت آنحضرت
شعله های نور در ستایش سوبدای دل ظلمت زده زبان آمده و بهر تو اعتماد روشن گردیده
نسبت بآن و دو مانع عجم الامسان سعادت عرض جوهر ارادت و اقبال فرج حاصل خلاص رخ
هر که را خلاص میش اقبال میش اگر بنتر گوهر دمانا شده و یا بنظم تحه تابکار فرغ مخلص یونیه قصود

[illegible]

٧٢

فریب غن قدیمی صفت می سخت
 مگر آید هوای دیگر گشتم خود را
 چه کرده اند درین شهر فرق شاعر
 قرار معنی شاعر چه داده اند آیا
 برات خوشدلی این شکسته بانی
 ز بنبل گنج معانیست حق گزین
 اگر ز رمله و گوهر می گنج
 همیشه فحش گدایی ز عالم بالا
 خواب مانده این کس نیم سیرم
 چه برگذاف تقدم بجهت صدقا
 خوشم نیامیست آه اگر روزی
 که هم درازی از دلبستگی
 گرفته کینه ز جای دیگر بدل ورنه
 قضا زینجه بر فرق حشمت دارا
 با تمام قدر و زینش بدو است
 خدا صبح بجهان تو خصوص مرا
 سجده دائمی بود تنهای حسین
 دست بیرون کند خله خاکین
 داغ از بگذاشته بر برگین
 شتا با همه ایزد پاک را
 شهاب شفق در غم شام از دست

رسید جان لبم از پوست سودا
 پیر منزل خاطر اگر گرفت
 که هست قهال شان ز بار خفا
 نشسته بر سر بخوان بلا فقیر اند
 دوست خامه تقدیر بریر عفا
 برای فرش زمین از پیری اند
 نداده اند شنان حق شاعران گدا
 بمرح گر چه بر عصم بشارتی دادم
 از خشک پاره نان نیاز شاند
 زرد و زانینه قمر و عصم این جور
 نند ستیوه ام انگشت بر لب غا
 فلک فریب امرو داده است حکمت
 ندارد این همه از ارقابلیت ما
 همیشه تا شگفت در ریاض طبع بشر
 ز غنچه بادیه بچو بنبل سودا
 اشعار ششم ترا پرده خود کرده برین
 کرد و پیر به مدد اینک بخیدن فتح
 رباعی از خیم هوس عیش طربان
 کام شد روز با شفا فدا
 شریاده طارم تاک را
 گویند این مطلع ماتی نموده و قطع جویا فدا

نقابت مرض از این دیار است
 بچند میت و دگر مع رحمت بکنا
 خواب درک و تیر کا بر عصم
 کشیده ز هر دل از ردگی ز جام
 کس که کوزیان در رعایت شاعر
 چو کاخ مدح بنام کسی کنند بنا
 از ان لقب شده این قوم را که گدازند
 عبت نمی نهم آینه بر کف اعمی
 فصیح اهل زمانه عجب کلمی دارد
 زدی خطای حقیقت زدی گناه
 ز مانده مبر لباس من فحش
 که پوشش و عورش است و عده فدا
 جو اسیر که یابی تو سخت فکر من
 ز اتقنای قضا ز دخی صغرا
 ز لکه مرض مغلس نگه دارد
 پنه و گوش نهادم بشنیدن فتم
 بخند میگذازد خاک مگر سونگهان
 بارست روان ز نامه چپ فدا
 از ساقی نامه دست شومی
 که خورشید را صورت جام دارد
 با فدا فدا است و یکس تا مال

۱۰
 زدن فغان است
 خوشتر از جنگ و ادب است
 ۱۱
 لا محوری است
 برباط شاعران نقابت
 نیست چنان بیل
 چو اسیران کشته زار
 ۱۲
 است که شاعر را زانجه
 از خانه بر می کشند
 ۱۳
 ۹
 بر این عالم
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

نائبه باقر بن محمد
داود بن علی
فرید بن علی
سید ابوالحسن
علی بن محمد
محمد بن علی
سلطان بن علی
میرزا حسن
میرزا حسن
میرزا حسن
میرزا حسن

[illegible]

۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲
 ۴۸۳
 ۴۸۴
 ۴۸۵
 ۴۸۶
 ۴۸۷
 ۴۸۸
 ۴۸۹
 ۴۹۰
 ۴۹۱

[illegible]

۱۱. کرمی بنام کرمی از پیش میگوید آن هزار کرمی که بنام کرمی است ۱۱

بمق نظر در یافتن که از تقابل کتاب به حکام تحویل هر بر جی از بر جی دو دوازده گانه نامازی نمائند
 می یابد لاجرم مطابق بر جی شانها عشر مقامات دوازده گانه خذ کردند اول بر جی دوم حسینی سوم
 راست چهارم جاز نیم بزرگ ششم کوچک هفتم عراق هشتم صفهان و نوا هفتم آنک نیز گویند نوا دوم
 عشاق باز دوم زنگوله دوازدهم بوسلیک شاعری نظم آورده بیانی راست عشاق بوسلیک بساز
 بانوا صفهان بزرگ نواز زیر اکلن عراق و زنگوله پس حسینی در راهوی و جاز
 شعبه های آن نظر بر ساعات لیل و نهار بست و چهارم بر شعبه اول از پیش مقام مذکور میزد و شعبه دوم
 از بلند می آن و هر شعبه مرکب از نغمات باشد شعبه مقام راهوی اول نور در عربی آن مرکب از شش نغمه
 باشد دوم نور در عجم آن نیز مرکب از شش نغمه باشد شعبه مقام حسینی اول و گاه و آن مرکب از دو نغمه
 باشد دوم محیر باشد بدیای سخانی و آن مرکب از هشت نغمه باشد و بعضی از نغمه گویند
 شعبه مقام راست اول مبرقع دوم میخگاه و آن مرکب از پنج نغمه باشد شعبه مقام
 جاز اول سه گاه و آن مرکب از سه نغمه باشد دوم چهار و آن مرکب از هشت نغمه باشد و بعضی مرکب از دو
 گویند شعبه مقام بزرگ اول پایون دوم نعت شعبه مقام کوچک اول رجب و آن مرکب از شش نغمه
 باشد دوم بیانی و آن مرکب از پنج نغمه باشد شعبه مقام عراق اول مخالف و آزار و می عراق
 گویند و آن مرکب از پنج نغمه باشد دوم منلوب و آن مرکب از هشت نغمه باشد شعبه مقام صفهان
 اول تبریز و آن مرکب از پنج نغمه باشد دوم نشا پور و آن مرکب از شش نغمه باشد شعبه مقام نوا
 اول نور و زغار و آن مرکب از پنج نغمه باشد دوم ماهپور و آن مرکب از شش نغمه باشد شعبه مقام
 عشاق اول زائل و آن مرکب از سه نغمه باشد دوم اوج و آن مرکب از هشت نغمه باشد و بعضی مرکب
 دو نغمه گویند شعبه مقام زنگوله اول چار گاه و آن مرکب از چهار نغمه باشد دوم غزال و آن مرکب از
 پنج نغمه باشد شعبه مقام بوسلیک اول عشیران و آن مرکب از ده نغمه باشد دوم صبا و آن مرکب از پنج
 نغمه باشد بد آنکه آوازه شش است اول سلک آن از پیش صفهان بلندی زنگوله نیز و از نواز
 نغمه حاصل شود دوم گردانیه و آن از پیش عشاق بلندی راست نیز و از نغمه حاصل شود سوم نور و زنگوله

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

درین طائفه نیز اختلافست گروهی بکشتن خواهرزاده کنش که فرمانروای شهر تبریز بودند گفتند
 و این قول ضروری بطلانست چه کشتن را آنچه مشهورست بیش از چند راگ صد و ده که در عقوان شباب
 زنان شیر فروشان را بدان می فریفت بخاطر نبود آن راگ در بند شرت تمام دارد اما آنچه بیشتر از بیکار
 و کن بران اتفاق دارند آنست که مایه سر حلقه دیوان آفاق بود و جمیع دیوان اطاعت بلکه طاعت
 و پریش دی لازم می نمودند از آنکه شش دیوی بر می که با بر دیو پنج تن از آنها مقرر بود و ند و نه
 و هر یکی در وقتی خاص از اوقات شبانه روزی با هنگی سین پیشش او میکردند نام راگ در آگنی
 براسامی همان جماعت مقرر گردید اوقات خواندن نیز همان دستور فراریافت و بانی از این شش
 دوسه راگ در آگنی شش شش گنی هم رسید و آنرا بجای جاگنید و بجای حساب شمار افزونست حکم حرون
 دارد که از ترکیب با نواع لذات حکم توان نمود و این این شش و ترکیب از تصرفات حضرت آنست
 و بعضی گویند که قند او بجای جالب و جیب او ستادان دکن چهل مننه هزارست چنانچه شیخ عالم در رساله کتاب
 خود که موسوم بهاد حوصل ساخته بتفصیل ذکر نموده و بطریق این جماعت بهفت ششست آنرا سپست
 سرگویند در نوع بشر و پنج احدی از متعبدین و متاخرین زیاده از سه سر نخو انده باقی چهار سر خاصه
 دیوانست و درین بهفت شش مقام آنست که از اگر اگم گویند اما در انتقال راگ از دیوان با انسان
 و آنست طائفه گویند که در ایام پیشین دیوان را با انسان مواجهه اختلاط بوده و نایکان دکن علم داران
 هنگام از انسان گرفته اند و این قول مطابق است بر دایت موزه خان که گفته اند گیو مژرت را در انتقال
 پسریا دیوان محاربات صعب دی و او بسیار می از آنها قتل رسیدند از آن هنگام دیوان متوهم گردید
 بجهال و درست افتادند و از نظر انسان تصور نشدند و زعم گروهی آنکه دیوان همیشه از آدمی تصور بودند
 ایضا بحد احاد الناس ظاهر میشدند لیکن ملک کن که نسبت بملکهای دیگر دیوان را مخ است آنها را برودند
 سحر و جادو حاضر نموده علم موسیقی تعلیم میکردند و دتهای مدید و عمد های بعد تا لیفات بهمان زنان
 دیوان که آنرا سنسکریت گویند و در میح مایه دیو و پری و طعنش که گیش نام داشت و به شای و دیگر دیوان
 ساخته بنیت پرستش میخواندند و چه در معا بد و چه در مجالس اهل و دل همین رسم بودند و آنرا

درین طائفه نیز اختلافست گروهی بکشتن خواهرزاده کنش که فرمانروای شهر تبریز بودند گفتند
 و این قول ضروری بطلانست چه کشتن را آنچه مشهورست بیش از چند راگ صد و ده که در عقوان شباب
 زنان شیر فروشان را بدان می فریفت بخاطر نبود آن راگ در بند شرت تمام دارد اما آنچه بیشتر از بیکار
 و کن بران اتفاق دارند آنست که مایه سر حلقه دیوان آفاق بود و جمیع دیوان اطاعت بلکه طاعت
 و پریش دی لازم می نمودند از آنکه شش دیوی بر می که با بر دیو پنج تن از آنها مقرر بود و ند و نه
 و هر یکی در وقتی خاص از اوقات شبانه روزی با هنگی سین پیشش او میکردند نام راگ در آگنی
 براسامی همان جماعت مقرر گردید اوقات خواندن نیز همان دستور فراریافت و بانی از این شش
 دوسه راگ در آگنی شش شش گنی هم رسید و آنرا بجای جاگنید و بجای حساب شمار افزونست حکم حرون
 دارد که از ترکیب با نواع لذات حکم توان نمود و این این شش و ترکیب از تصرفات حضرت آنست
 و بعضی گویند که قند او بجای جالب و جیب او ستادان دکن چهل مننه هزارست چنانچه شیخ عالم در رساله کتاب
 خود که موسوم بهاد حوصل ساخته بتفصیل ذکر نموده و بطریق این جماعت بهفت ششست آنرا سپست
 سرگویند در نوع بشر و پنج احدی از متعبدین و متاخرین زیاده از سه سر نخو انده باقی چهار سر خاصه
 دیوانست و درین بهفت شش مقام آنست که از اگر اگم گویند اما در انتقال راگ از دیوان با انسان
 و آنست طائفه گویند که در ایام پیشین دیوان را با انسان مواجهه اختلاط بوده و نایکان دکن علم داران
 هنگام از انسان گرفته اند و این قول مطابق است بر دایت موزه خان که گفته اند گیو مژرت را در انتقال
 پسریا دیوان محاربات صعب دی و او بسیار می از آنها قتل رسیدند از آن هنگام دیوان متوهم گردید
 بجهال و درست افتادند و از نظر انسان تصور نشدند و زعم گروهی آنکه دیوان همیشه از آدمی تصور بودند
 ایضا بحد احاد الناس ظاهر میشدند لیکن ملک کن که نسبت بملکهای دیگر دیوان را مخ است آنها را برودند
 سحر و جادو حاضر نموده علم موسیقی تعلیم میکردند و دتهای مدید و عمد های بعد تا لیفات بهمان زنان
 دیوان که آنرا سنسکریت گویند و در میح مایه دیو و پری و طعنش که گیش نام داشت و به شای و دیگر دیوان
 ساخته بنیت پرستش میخواندند و چه در معا بد و چه در مجالس اهل و دل همین رسم بودند و آنرا

گشت و نیکت میافتند آنکه راجه مان فرمانروای شهر و جنین یک دهر بدین شهر را برای نایک نایکان
یعنی مردوزن بزبان گویا تالیف کرده و بصیر و نایک بسته بجهو ر نایک بخشو که مرا مکن و در کار بد
بخواند نایک آنرا پسندیده و در و در اوقات پس از ساختن راجه رسید که چون ضعیفی تازه
از من بوقوع آمده است نایک را در محل تحسین و آفرین اینهمه اندیشه چاره روی و او نایک سر برآورد و گفت
چه جای غصین و آفرین ست علم مار که از فرشتای پیشمار بر روی کار بود و از دواج انداختی چه باینه نصرت
که موسیقی را در ولایت چون بسر گذشت مردوزن آینه کرد و در عبارات سحر الهنم ادا شود این
طریق و شوار را کیست که غیبت بنای و نیز آگاه باش که گاهی از قضا و شده عبادت را بلند است
بدل ساختی و بحکایت عشق و عاشقی بر تمنی بسام و تن پرست باشد که آنرا بر جاز فرود آورده از حقیقت
غافل مانند و اینم سر بایه فساد های عظیم کرد و مصیبت های بزرگ از اهل عالم صادر شود و از عبادت
بازمانند از خجل گردید و لیکن آن دهر بد چون بزبان افا داده بود شهرت یافت و اکثری در تتبع راجه
دهر بد با ساختن بنگاه میش و قنطاری گرم نمودند تا آنکه پس از چند گاه نایکان نیز بجز این علاجی ندیده
بضایف دهر بد استمال نمودند چنانچه تا مرور شهرت و معروف بعد از مدتی دیگر سلطان حسین
شترتی تخت نشین چون دهر بد را که راکه شمشیر چار مصرع باشد تخفیف داده برود مصرع مقرر نمود
و در آهنگ نیز تصرفی ساخته رنگین تر کرده بخیال و جنگله ممی گردانید و لیکن گفتگوی مجاز را هیچ
تر نموده چنانچه تاویل کننده از لغات نباشد خلاصه مضمونش بجانب حقیقت نتواند بی برود بعد از آنکه
گروش او در مقتضی ضعیفی ناز گردید نایک گو یال که در علم سکینت نهاری عظیم داشت از دکن بجا
دار السلطنه هند متوجه شده گویند هزار و هفتصد و بالی نشین با وی بود و هر شهر که میرسد حاکم آنجا از نقد
و جنس هر چه دوستی پیشکش ساختی تا آنکه در شهر دلی بملازمت سلطان محمد تغلق شاه رسید و بزور علم
بر مین موسیقی دانان پایه تخت چیده و تنی نمود سلطان از مینمی رنجیده با امیر خسرو علیه الرحمه در میان
آورد و چنانچه شهرت شمی خواجہ را در زیر تخت پنهان ساخت نایک گو یال سنگین خواند خواجہ از
کمال فراست قانون از این خاطر داشته تیر الفاظ نموده قولهای رنگین بر وی کار آورد و انرا قول

[illegible]

ازین سبب گویند و در ابتدا آن کی از اقوال مشایخ و غیره مثل الاکل شئ اکل الله باطل و دج
نموده است روزی که حضرت خواجه و مجلس سلطان چند قول بجهنم نایک بخواند نایک تخرشده گفت اگر چه
بیقین میدانم که این در درست لیکن بطریق ذری نوده که مراد وی درست نیست از ان بهنگام
قول شمرت یافت نایک بقدرت کامله الهی منصرف شده توجیه وطن گردید و سلطان مالی فزوان
بوی الغام فرمود اینست سینه از بنیان موسیقی جالادجه تسمیه کتاب نورس که تصنیف ملول شاه
سخت نشین بجای درست بیان دنیا می چون در یافتی که اصل لغات هند از دانا یان و کن ست و بیشتر
اسامی آنها در زبان و الفاظ سنسکرت دال آن دیار واقع شده بدانکه لفظ نورس مرکب است
از دو کلمه یکی نو که ترجمه نه است و دیگر رس که بمعنی مستعمل میشود یکی آنکه اتفاق بهر گز در شهر
و مکانی دوشی پیدا شود و یا فلان نو کرد و اما مصاحب بوده باشد آنرا هم رس گویند و هم تعارف اروج
که روز ازل بوده است و بطریق آن در عالم ایجاد ظهور پذیرفته نیز رس خوانند چنانچه در میان بادشا
اکبر در راجه بیر بر قول ایشان بود سوم آنکه از دیدن باغ و باغچه و غیر آن شوق عاشق در دل پیدا
شود و از قسم مرد باشد خواه زن آنرا نیز رس گویند اما حاصل این لفظ بمعنی لذت و کیفیت
برداشتن است بهر قسم که باشد و مورد آن مختصر بر نه حالت یافته اند و لطایف ایشان از در هر گز
و غیره مثل بر آنست اول سنگ گرس بکسرین همله و سکون فون و کاف عجمی و الف در آئی ممل
بمعنی اراستگی و زیب و زینت زن و خوشی و محبت مرد و زن باشد و آن بر دو قسم است یکی بگو
ببای موحده کسور و ثنائی مضموم با و ساکنه مجبول که که یا از هر دو مفارقت است دوم بخون
ببین همله مفتوح و فون ساکنه جیم مضموم با و ساکنه مجبول که عبارت از مواهلت است دوم با فوس
ببای هوز و الف فون و بین همله بمعنی آتش و فروغ اودن یک گز از روی ناز و کشنده و غمزه باشد
سوم کر نارس یکاف تازی مفتوح در ای همله مضموم و فون مفتوح با الف رسیده بمعنی
افرونی غم که احتمال هلاکت دارد و در فون در میان بیو گرس و کر نارس همین است که در ان
ایر و مواهلت و درین بیم هلاکت باشد چهارم رس و در رس بر ای مفتوح و هزه مضموم و و الف

له
 ابن قولیہ شاعر
 خانچہ اختر
 اصفند شکر خانامہ الیہ
 سخن فی خطبات اللہ جل
 منی نیست راستین
 کلاسیک گفت از الیہ
 آگاہ باش از پنجمین
 باطلت الیہ
 ارتباط خلق مرد خدا
 عاشق شوق لیس
 منیر غلام
 ۱۵
 نوزدین بنی عباس
 حضور از شکر خان
 سی بابہ لہر دایان خروار
 باور دارا از خدا و انوار
 دینی ادب از خدا و انوار
 و جنت است ۱۶
 یازده از دایان و غیرہ
 سن ۱۷
 یازده از دایان و غیرہ
 ۱۸
 یازده از دایان و غیرہ
 ۱۹
 یازده از دایان و غیرہ
 ۲۰
 یازده از دایان و غیرہ
 ۲۱
 یازده از دایان و غیرہ
 ۲۲
 یازده از دایان و غیرہ
 ۲۳
 یازده از دایان و غیرہ
 ۲۴
 یازده از دایان و غیرہ
 ۲۵
 یازده از دایان و غیرہ
 ۲۶
 یازده از دایان و غیرہ
 ۲۷
 یازده از دایان و غیرہ
 ۲۸
 یازده از دایان و غیرہ
 ۲۹
 یازده از دایان و غیرہ
 ۳۰
 یازده از دایان و غیرہ
 ۳۱
 یازده از دایان و غیرہ
 ۳۲
 یازده از دایان و غیرہ
 ۳۳
 یازده از دایان و غیرہ
 ۳۴
 یازده از دایان و غیرہ
 ۳۵
 یازده از دایان و غیرہ
 ۳۶
 یازده از دایان و غیرہ
 ۳۷
 یازده از دایان و غیرہ
 ۳۸
 یازده از دایان و غیرہ
 ۳۹
 یازده از دایان و غیرہ
 ۴۰
 یازده از دایان و غیرہ
 ۴۱
 یازده از دایان و غیرہ
 ۴۲
 یازده از دایان و غیرہ
 ۴۳
 یازده از دایان و غیرہ
 ۴۴
 یازده از دایان و غیرہ
 ۴۵
 یازده از دایان و غیرہ
 ۴۶
 یازده از دایان و غیرہ
 ۴۷
 یازده از دایان و غیرہ
 ۴۸
 یازده از دایان و غیرہ
 ۴۹
 یازده از دایان و غیرہ
 ۵۰
 یازده از دایان و غیرہ
 ۵۱
 یازده از دایان و غیرہ
 ۵۲
 یازده از دایان و غیرہ
 ۵۳
 یازده از دایان و غیرہ
 ۵۴
 یازده از دایان و غیرہ
 ۵۵
 یازده از دایان و غیرہ
 ۵۶
 یازده از دایان و غیرہ
 ۵۷
 یازده از دایان و غیرہ
 ۵۸
 یازده از دایان و غیرہ
 ۵۹
 یازده از دایان و غیرہ
 ۶۰
 یازده از دایان و غیرہ
 ۶۱
 یازده از دایان و غیرہ
 ۶۲
 یازده از دایان و غیرہ
 ۶۳
 یازده از دایان و غیرہ
 ۶۴
 یازده از دایان و غیرہ
 ۶۵
 یازده از دایان و غیرہ
 ۶۶
 یازده از دایان و غیرہ
 ۶۷
 یازده از دایان و غیرہ
 ۶۸
 یازده از دایان و غیرہ
 ۶۹
 یازده از دایان و غیرہ
 ۷۰
 یازده از دایان و غیرہ
 ۷۱
 یازده از دایان و غیرہ
 ۷۲
 یازده از دایان و غیرہ
 ۷۳
 یازده از دایان و غیرہ
 ۷۴
 یازده از دایان و غیرہ
 ۷۵
 یازده از دایان و غیرہ
 ۷۶
 یازده از دایان و غیرہ
 ۷۷
 یازده از دایان و غیرہ
 ۷۸
 یازده از دایان و غیرہ
 ۷۹
 یازده از دایان و غیرہ
 ۸۰
 یازده از دایان و غیرہ
 ۸۱
 یازده از دایان و غیرہ
 ۸۲
 یازده از دایان و غیرہ
 ۸۳
 یازده از دایان و غیرہ
 ۸۴
 یازده از دایان و غیرہ
 ۸۵
 یازده از دایان و غیرہ
 ۸۶
 یازده از دایان و غیرہ
 ۸۷
 یازده از دایان و غیرہ
 ۸۸
 یازده از دایان و غیرہ
 ۸۹
 یازده از دایان و غیرہ
 ۹۰
 یازده از دایان و غیرہ
 ۹۱
 یازده از دایان و غیرہ
 ۹۲
 یازده از دایان و غیرہ
 ۹۳
 یازده از دایان و غیرہ
 ۹۴
 یازده از دایان و غیرہ
 ۹۵
 یازده از دایان و غیرہ
 ۹۶
 یازده از دایان و غیرہ
 ۹۷
 یازده از دایان و غیرہ
 ۹۸
 یازده از دایان و غیرہ
 ۹۹
 یازده از دایان و غیرہ
 ۱۰۰
 یازده از دایان و غیرہ

[illegible]

شده بمنی غلغلی در بخش و مقتضیات برهمی مزاج طوفین باشد پنجم سیر رس بیای موحده و کسود
 و تختانی زده معروف و درای مهمل بمنی سرورسی که از سخاوت و شجاعت و رحم دلی باشد و آزا
 وان بوجه دویانامد ششم بهیالنگ رس بیای موحده مفتوح و های زده و وزن مفتوح بمنی
 و اندیشید بهفتم بی بهفتم رس بیای موحده کسود و تختانی زده معروف و های موحده مفتوح و با
 و نای مثانه ساکنین مخلوط التلفظ و سین مهمل موقوف بمنی که ایهیت که از دیدن چیزی نا ملایم
 طبع باشد هشتم رس بالف مفتوح و دال مهمل ساکن و های موحده مضموم و هاد و ک
 ثانه ساکنین مخلوط التلفظ بمنی عجائبات باشد نهم سانت رس بسین مهمل مفتوح و الف
 و وزن ساکنین و ثانه مشدده موقوف التلفظ بمنی وحدانیت ذات حق و صفات او باشد
 شاعری چندی بزبان خود در یک بیت اسامی اینها بر تیب بیان نموده و دوحده گن سنگار
 رس و انس رس کرنا و در جهان بهیر بهیالنگ بی بهفتم رس او بیت سانت بکسان

روی چون قطع گل دل و نمودی و مجوری و غیرهم و مثال آن سجع مظهر موافق بودن دو لفظ
 در قرآن او آخر فقرتین است بحروف روی مختلف چون وقار و اطوار و مال و سماع و اشلم
 سجع متوازن و آن موافق بودن دو لفظ در قرآن او آخر فقرتین است در وزن و عدد و
 حروف بحروف روی مختلف چون اعار و از راق و خیر و تمیز و وجود و غفور و هبشاد و ونا
 و لفظ قرآن و از محاسن سجع قصر فقره مستحسن شمرده اند از اسماعیل ابن عماد پرسیدند ما حسن السجع یعنی
 چه چیز است و برین سجع گفت ما آنست که علی السجع یعنی چیزیکه سبکتر نماید برین نهایت قصر فقره
 مقتضی حسن السجع آنکه هر فقره دو کلمه باشد چنانکه ابر و دان و خسته و کیده و بکسته اگر چه بعضی از ارباب
 صنایع بر آنند که حروف اودات هم که در او آخر فقرتین اتفاق افتد بمحض مرآت سجع مثل و و و و و
 سجع نگارند اما بیشتر می از صاحب صنایع و ارباب بجل کلام را بحروف اودات که مختص
 رکاکت آن صنعت اندیشیده اند آنهنگ بران دارند که حروف اودات اصلا فقرتین را در کلام
 نیفتد و در او آخر فقرتین و رای الفاظ جائز سجع اودات غیر جائز آنچه از زبان صدور و نمودن
 حق خواهد بود مثال ترکیب جائز السجع آنچه از زبان مجربان کرامت صدور یافته باید مراکون
 و مکان بل عین منت ایزد دانست دیگر آنکه تعداد الفاظ حروف هر دو فقره و مصرع و قلمت و کثرت مسا
 باشد اگر چه مقام این رعایت میسر نیاید هر فقره الفاظ و حروف آن زیاده باشد و فقره ثانیه آورده آید
 فقره ثانیه آنچه چند حروف زیاده باشد جائز و داشته اند و ایراد و لفظ یک در آن مثل صحیفه شریفه و غیره
 که از قصصین مزوج گویند و بسبب یکدگر مستحسن شمرده اند چنانچه مخفی و مجتوب پوشیده و پنهان علی الاطلاق
 و قرینه و لفظ یک منی از حسن کلام فرا گرفته اند و دیگر آنکه که اودات و الفاظ را از کرا هست و وضع
 پنداشته اند شریعی است که از ترس و مزج و عاری و بسلاست و مسامت مربوط و بفصلاحت
 و بلاغت منوط و بصالح و بدائع مثال و نزد اربابا قشامر و متداول باشد اما از جمله صنایع کی
 صنعت تر صبیح است که منی آن در پارسی نشانندن جواهر است و چیزی و در مطلقا بلعها تر است از
 آنکه منی یا شاعر و شایخی سخن را خانه خانه نماید و در هر کلمه کلمه بیار و که تسادی الونن موافق قولی باشد

رکاکت السجع است
 و سیف شدن است
 علی اودات سجع است
 بالفتح از حصول سجع است
 در استمال منی حرف آینه
 چه سبب صحت سجع الفاظ
 ۱۸
 علی سجع از زبان مجربان
 ۱۹
 علی سجع منی و نشان ۱۹
 و غیره ۱۱
 یعنی دست به دست ۱۱
 ۱۲

تجین تمام است که دو کلمه یا بیشتر در نظم و باوشر آورده شود و قوافل و کلمات مثل یکدیگر باشند
و در مثنوی متناوب و حرکات و سکات میان ایشان اصطفاوت زیادت و نقصان نباشد و جدیدی
راست است بهست چون رعشاق بن عمید و خون افشان ترم و چو بیتی هر زمان از انکه خون افشان
لفظ ترم تجین تمام است تجین ناقص آنکه دو لفظ یا زده و ده کلامی باید که در حروف متفق باشند و در کلمات
مختلف از آنکه تجین محرف نیز گویند چون علم و علم که اول معنی روشن است و دوم معنی نیزه است
تجین ناقص از آنکه دو کلمه بتجانس که در کلام واقع شود یکی از دیگری بحرینی زائد باشد خواه اول خواه
اوسط خواه آخر چنانکه لفظ زار و زار در اول و کار و کار در اوسط و لفظ نال و نال در آخر و قسم آخر
نذکر نیز خوانند بصیغه مفعول از تبدیل معنی دامن و دامن کن تجین مرکب آنکه از دو لفظ بتجانس
که در نظم یا در شعر واقع شده یکی از آنها بر اصل وضع باشد دیگری مرکب بسبب ترکیبی مانند او گردد
و این بر دو قسم است اول آنکه هر دو لفظ در کتابت و عبارت متشابه باشند این را تجین متشابه
خوانند چنانچه نیاز از درو نیاز در دو قسم دوم آنکه هر دو لفظ بتجانس در عبارت متشابه باشند و در کتابت
مختلف دین را تجین مغروق نیز گویند چنانچه ترسائی منسوب بر ترساولی ترسائی معنی بخوف
تجین مکرر آنکه در او آنرا جماع دو لفظ بتجانس پیوسته هم بیاورد و او که در صدر یکی از آنها
حرف زیادت هم باشد و این تجین مزوج و تجین مرد نیز گویند مثال اول همچون لفظ هزار و هزار
که در او تخریب و مثال ثانی همچون لفظ گلزار و نار تجین مطرف آنکه کاتب دو لفظ بیار و
از یک جنس که در هر حرف موافق باشد مگر در حرف آخرین همچون شراب و شراب فائده اگر حرف
مختلف قریب المخرج باشد مطرف مضارع مانند و اگر تبقیه التوزج مطرف لاحق گویند تجین خط
آنکه دو لفظ یا زده در کتابت موافق باشند و در لفظ میان چنانکه مسکین و شکین و این
جمله هفت باشد باعتبار اقسام ده الالاشتقاق در لغت تشکاف و در اصطلاح علمنا
آنکه کلماتی جمع کرده شود که حروف آنها در گفتار متقارب و متجانس یکدیگر باشند و بهتر
که از یک کلمه مشتق باشد اکثری از فصحا این را بر سه صنعت نفرموده اند از جمله تجین متشابه

[illegible]

فقط مذکور شود از ایلام شرح گویند چنانچه بیت ما هم این هفته شد از شهر و چشم سالی است حال
بجز آن قویه ای که در کمال عاقلیت که مراد از ماه اینجاست منی غیر مشهور باشد که متوقفست و هفت
و شهر و سال مناسب منی مشهور بان مذکور شده و اگر مناسب منی غیر مشهور مراد فقط مذکور شود
ایلام مجد گویند چنانچه قول سدی بیهت بخرد و آن را نش افروختن و پس آنکه درخت که منی
که مراد از خرده منی غیر مشهور است که اگر باشد و سوختن و افروختن که تلازم ادست مذکور شد و اگر
مناسب هر دو منی مذکور شود و شرح خوانند چنانچه بیت بود در خط و حرفی باشد صد کان بل
که این مقوله بود شتریش دریا قوت که مراد از یا قوت در اینجا منی غیر مشهور است که نام کی از
نوشنوسان باشد و خط و حرف مناسب منی غیر مشهور است و کان دلیل مناسب منی مشهور بان
مذکور شده که اقل و حق نیست که در تریف ایلام بجای منی مشهور و غیر مشهور قریب بمید گرفته
کما مراد از این سخن علی ارباب الهانی التثبیه مانند کردن چیزی را بچیزی در وصفی پس آن چیز که
ادرا تشبیه کنند شبیه بفتح با گویند و آنرا که بدان تشبیه کنند شبیه بفرمانند و آن وصف را وصف
تشبیه گویند و لفظیکه دلالت بر تشبیه کند چون مثل مانند و غیره و ادوات التشبیه گویند و جمیع امر
مشروط را ارکان تشبیه مانند اگر وجه تشبیه در کلام مذکور نشود از تشبیه محال گویند و اگر تشبیه
منفصل و نیز اگر حرف تشبیه مذکور نشود تشبیه مرسل و اگر نشود که چون سخن میزد آن سخن را در بیان
بر هفت قسم بود یکی تشبیه مطلق که آن بحرف مانند کردنت همچون مانند و گوی و پنداری و امثال آن
دوم تشبیه کنایه که چیزی را بچیزی تشبیه کنند کنایات یعنی بلفظ تشبیه کنایات کنند از تشبیه
در عبارت نباشد و حرف تشبیه در کلام نیاید سوم تشبیه مشروط که وجه تشبیه بشرط متوقف باشد
که اگر چنین باشد چنین باشد چهارم تشبیه عکس که وجه تشبیه کنند آن را بدین دایره و بیان
نیم تشبیه تشبیه که در وصفی از خود و وصفی از محبوب بیک چیز تشبیه و هر باید که وجه تشبیه در هر دو وصف
موجود باشد ششم تشبیه اضمار آنکه چیزی را بچیزی تشبیه کنند و بیان ظاهر نمایند که تشبیه مقصود
نیست بلکه چیزیست دیگرست و فی الواقع مطلوب تشبیه باشد هفتم تشبیه تفصیل بیان

[illegible][illegible]

چنان باشد که در کلام چیزی را بچیزی تشبیه نمایند و باز از آن اجماع نموده مشبه را بر مشبه بپوشانند
 و تفصیل نموده حسن تعلیل آنست که اثبات کنند معنی جهت چیزی و ادعا کنند جهت ثبوت آن صفت
 علمی و معنی مناسب آنکسی را واقع سبب نباشد اما بحجت اعتباری لطیف سبب سازند الرجوع
 عبارتست از آنکه متکلم گاهی گوید و جهت لطیفه از آن رجوع نماید و برگردد و بخلاف او گوید و چنان
 انصار کنند که گویا اولاً بخطا گفته بود و ثانیاً از آن برگشته است تا بل اعارف این صنعت چنانست
 که متکلم چیزی را اولاً و خود را نادان ساخته اظهار کند که چنین است با چنان است و چیزی را که مانند او باشد
 تقدیر کند الی الفقه عبارتست از آنکه متکلم در امری مبالغه نماید و از حد اعتدال تجاوز کند
 بحدیکه ثبوت آن مستبعد با محال باشد تا سماع را گمان نشود که آن امر در آن صفت غیر متناهی است
 و آن بر سه قسم بود اگر آن مدعا ممکن است بحسب عقل و عادت آنرا تبلیغ گویند و اگر ممکن است از وجه
 عقل و محاسبت بحسب عادت آنرا افراق نمایند و اگر محال باشد عقلاً و عادتاً آنرا غلط خوانند
 الف و الف نشر الف در فارسی بچید نیست و نشر را گفته کردن و در اصطلاح خیانتست که ذکر کنند متکلم
 چند را بعد از آن بیاورد چیزی را که آنها تعلق دارد بی ائین اعتمادی بر وجود آن مسلح که هر یکی که بگوید ام
 متعلق است بنابر سابقه یا بآخر است و این بر دو قسم است یکی مرتب که نشر بر ترتیب الف باشد اول
 با اول و دوم با دوم و علی هذا القیاس قسم ثانی از الف و نشر که نشر بر ترتیب باشد و این بر دو قسم است
 یکی آنکه ترتیب نشر بر عکس الف باشد و آنرا عکس ترتیب گویند و دوم از قسم ثانی آنکه ترتیب نشر
 مختلط و در هم باشد و آنرا مختلط ترتیب نامند سیاق الاعداد این صنعت خیانتست که منشی چیزی
 چند را که هر یک از آنها بنفس خویش منی داشته باشد بر یک نشی بیارند تسلیق اوصاف است
 که کاتب چیزی بر الصفات مختلف متواتر و توانی یاد کند خواه به تعلق خیال یا بخرجه بیت خداوند نموده
 و مستحکم بکرم خطا بخش و پوزش پذیرد خواه باعتبار تعلقات چنانکه شعر با قوت لسان را
 فخر و بانا میثاق و اسیر آفت جانا تعجب آنست که در کلام چیزی تعجب نماید و گفت آرد
 المبحح للوجهین را ابلع نیز گویند و آن چنان که مانع مدح را بوجهی ستاید که مستلزم

در کلام چیزی را بچیزی تشبیه نمایند و باز از آن اجماع نموده مشبه را بر مشبه بپوشانند
 و تفصیل نموده حسن تعلیل آنست که اثبات کنند معنی جهت چیزی و ادعا کنند جهت ثبوت آن صفت
 علمی و معنی مناسب آنکسی را واقع سبب نباشد اما بحجت اعتباری لطیف سبب سازند الرجوع
 عبارتست از آنکه متکلم گاهی گوید و جهت لطیفه از آن رجوع نماید و برگردد و بخلاف او گوید و چنان
 انصار کنند که گویا اولاً و خود را نادان ساخته اظهار کند که چنین است با چنان است و چیزی را که مانند او باشد
 تقدیر کند الی الفقه عبارتست از آنکه متکلم در امری مبالغه نماید و از حد اعتدال تجاوز کند
 بحدیکه ثبوت آن مستبعد با محال باشد تا سماع را گمان نشود که آن امر در آن صفت غیر متناهی است
 و آن بر سه قسم بود اگر آن مدعا ممکن است بحسب عقل و عادت آنرا تبلیغ گویند و اگر ممکن است از وجه
 عقل و محاسبت بحسب عادت آنرا افراق نمایند و اگر محال باشد عقلاً و عادتاً آنرا غلط خوانند
 الف و الف نشر الف در فارسی بچید نیست و نشر را گفته کردن و در اصطلاح خیانتست که ذکر کنند متکلم
 چند را بعد از آن بیاورد چیزی را که آنها تعلق دارد بی ائین اعتمادی بر وجود آن مسلح که هر یکی که بگوید ام
 متعلق است بنابر سابقه یا بآخر است و این بر دو قسم است یکی مرتب که نشر بر ترتیب الف باشد اول
 با اول و دوم با دوم و علی هذا القیاس قسم ثانی از الف و نشر که نشر بر ترتیب باشد و این بر دو قسم است
 یکی آنکه ترتیب نشر بر عکس الف باشد و آنرا عکس ترتیب گویند و دوم از قسم ثانی آنکه ترتیب نشر
 مختلط و در هم باشد و آنرا مختلط ترتیب نامند سیاق الاعداد این صنعت خیانتست که منشی چیزی
 چند را که هر یک از آنها بنفس خویش منی داشته باشد بر یک نشی بیارند تسلیق اوصاف است
 که کاتب چیزی بر الصفات مختلف متواتر و توانی یاد کند خواه به تعلق خیال یا بخرجه بیت خداوند نموده
 و مستحکم بکرم خطا بخش و پوزش پذیرد خواه باعتبار تعلقات چنانکه شعر با قوت لسان را
 فخر و بانا میثاق و اسیر آفت جانا تعجب آنست که در کلام چیزی تعجب نماید و گفت آرد
 المبحح للوجهین را ابلع نیز گویند و آن چنان که مانع مدح را بوجهی ستاید که مستلزم

مبحث دیگر او باشد و معنی دیگر از صفات جمیده اش با ذکره آرد تا بمحدوح بدو و معجم حاصل شود
 التلخیص بتعظیم اللام علی الیم و قبل لیکسها و الاول صبح من الثانی آدودن شی بمعیت و این صفت
 چنانست که کاتب در شای کلام اشاره نماید بوجه یا شری مشهور اعراض الکلام قبل الا تمام
 این را حشو نامند و آن چنانست که مستکمل در کلام منی آغاز کند پیش از آنکه این منی تمام شود و معنی
 در میان آرد که منی مقصودی او تمام باشد آنگاه تمام ساختن امنی مشغول گردد و منی را مستقیم
 است کی مشوقیج که در میان کلام لفظی آرد که زائد بر اصل مطلب باشد و آوردن او بیفایده بود
 و شحیر از سلامت بیرون برود و مخرج شود و می آست که آوردن کلام معترضه اگر زائد بر اصل
 مقصود باشد اما در سلامت بیت نقصان نکند و آوردن و نهودن او برابر بود و سوم حشو است و آن چنان
 که آوردن حشو سبب حسن کلام بود و سخن را ملامت بخشد و منی را زینت دهد و این قسم اکثر و رایج
 میباشد التفات دیدن انسان است از جایی بجایی و در اصطلاح بلغات غیر کلام است و رایج
 الطريق من الطريق التلخیص حکم و خطاب و غیبت باشد یعنی تغییر کلام از طریق بطریق
 دیگر از طرق بگانه نمودن مثلاً اولی بطریق خطاب سخن گفته بعد از آن بغیبت آیند و همچنین بغیبت
 بخطاب ردت و بگم آیند و علی هذا القیاس از طریق بطریق رجوع گفتند و شل نمایند و این بیشتر قسم
 یکی عدول از غیبت بخطاب دوم عدول از غیبت بگم سوم عدول از تکلم بغیبت چهارم عدول از تکلم
 بخطاب پنجم عدول از خطاب بگم ششم عدول از خطاب بغیبت هفتم عدول از گم بانوی در رساله
 منو بطریقه فارسیه بر صاحب نزیه الصانع ایراد نمیدارد که مصنف از شعر اقا قید آخر که منتهی
 واحد باشد در تعریف التفات غافل شده بیشترش قسم را بترتیب اشله داده که هیچ یکی از آن التفات
 بوی ندارد و وقوع این قسم خطای مرتکب که بچگونه محل صحت ندارد و از آن مرخصی بخوبی نمیدانید
 انشی کلامه الا ستعاره در لغت طلب عارفت فلین نوعیت از مجاز و در اصطلاح جمیع
 از آنکه لفظیکه معنی حقیقی داشته باشد منشی یا شاعر از آن منی حقیقی نماید و بجای دیگر بر سبیل عادت
 استعمال کند شرط است که بنایت بعید الفهم نباشد تا سخن را روانی بخشد مثل

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

چشم دولت و باغ دانش و پای نکره مثال آن التکرار آن چنان باشد که لفظی که بیک معنی دو
کلام واقع شود تشکیل آنرا گویند که رعایت لفظی و ضمن بوده باشد اما عبارست
از آنکه در هر یا شاعر جمع کند در کلام میان الفاظیکه صدیکه گیر باشد چون گرم و سرد و از و کونه
و امثال آن لاقی بمقتضای دست آنچه تعبیر کنند و معنی غیر متقابل را بدو لفظیکه نظر نمایی آن متقابل
یکدیگر اند و این در صنعت متعابله نیز مانند بر اعته الاستعمال آوردن سیاق کلام است مناسب
بسیاق یعنی آنچه در ذیل مذکور شود و آفرینا سبب آن می باشد حسن لمقطع اختتام کلام بلفظ عجیب
و معنی غریب است که نشأ طبعش در این اکثر و عامیه می باشد اما بجمع عبارتست از آنکه شاعر
در شعر معنی خوب الفاظ مرغوب بیاورد و مضمونی تازه و معنی نو اختراع کند و دیگرے بر وسعت
نگارفت باشد و این بی حقیقت صنعت نیست بلکه سخن باهر از جمله برین منط باشد و دو معنی بر دو
نوع است یکی واضح و آن خیانت است که شاعر لفظی آورد که دو معنی داشته باشد مثالش بیت
اندیشه چندان ریختم در بیک گرد و عالمی را گوشتها پاره اند گوشت را ده میتوان کرد یکی گوشت دوم
گوشت شعر کثیف بر طرف ای سادگان میل شما دارم و شمار دارم اندر زیر و بالا خدا دارم
دوم معنیین نامص در این بر سبیل سابق است اما مشروط است با آنکه نزد معنی یکی بیتی باشد
دوم باغت دیگر مثال شعر بر لب آب بود ما را جاسه با نمان شنه رسید بر سر ما لفظ ما
بر دو معنی است یکی در فارسی متکلم دوم در تازی یعنی آب خیال آنست که ایراد لفظ مشترک
کنند یکی حقیقی و یکی مجازی بود و شرط آنست که در مجازی اصطلاحی باشد یا لطیفه یا ضرب الشبلی
و هر یکی محتمل بر دو معنی بود بحسب حقیقت و مجاز و معنی حقیقی خیال بود و مثال آن از شعر قدما نظم
همه اسپان باد پاو گزین باد صحر فکنده در تنه زین پنا از پس افاد و است راهنا باد
باد در خاک در دهن افاد و خاک در دهن افاد کنایه از نا امیدست و معنی حقیقی در بیت
همین است اما شاعر می زمان حال این صنعت را در جمله اعتلایده اند و این نکته مشهور که شعر
خوب معنی ندارد و در اینجا برای همین مشاهده توان کرد مبادله الراءین کلامی که مبان دو لفظ

۱۲۰۵

۱۱۱ اسی جہل گردن سپرد حسینؑ

[illegible]

رضانیت ای نیست حیاتی شعر عطیه فیض رسانست عوجم پذیر بر هر چه هست رضایم
غم چرا دایم + رضایم ای رضایم ارسلان شعر مادی چشم دهند و حالت + میکند آشکار و پنهان
دزد ای دزدی شعر زلف اورا از بردن دل غیر + مویو شعر سار باشتی + اس شعر مسک
بستی زلالی شعر زانوش بقصر خوشن ببرد + بستی را بهمان چمن برد + اس بهمانی چمن برد
کمال خجندی شعر آتش آن به بوناق که فروی آید + گر بهمان من آید چه نکوی آید + اس
بهمانی من سلیم شعر برین خون سلیم جود فراغت باش + کسی بهجو قوی این گمان ندارد هم +
ای فارغ باش + دیگر اکثر لفظ جمع را فارسیان مفرد اعتبار کرده بلفظ الجمع سازند و این
قدما کم است و در تاسخین بیشتر چنانکه لفظ داخل که بمعنی محل و خلاصت بمعنی مفرد اعتبار نمود
بهاجم ساخته اند محسن تاثیر شعر عجب مایه بجوی سر آمد + مدخلهای خوبی را در آمد + سید شرف
شعر طلای رنگ و یا قوت شرک و آهین پیکان + دل آشفته گمان دارد که غم مدخلها +
و ازین است لفظ احوالها و قافیهها و اما لادراستار ساند محسن تاثیر شعری کرده حال خود خیال از
صورت احوالها + آئینه در بریت تغییر دارد حالها + دیگر جو از شان ز دولت آگهی نیست و قافیهها
قرآنچه دانی اصحاب شعر هر چند صاحب میروم سامان و نیدی کنم و زلفش بدتم میبرد سرشته اما
یوسف داله شعر قفل و سواس است در کف رسته اما لادراستار میخورد صد جا که آید که زودا شود
همچنین بر بعض الفاظ اوصاف افاده معنی ظرفیت گاه و معانی زیاد کنند چنانچه هر گاه و کت خانه
و منزل گاه و بزرگ گاه و حرم سرانگی در خطاب با جنون گوید بیت از تو وحشت شعر بان بخش
پایمال + طفل مکتب خاد است چشم غزال + زلالی بیت چو فنجی سوی مکتب گاهم آهنگ ببلبل شود
و نقلی بصدر رنگ + صفتی شعر نافه را میراند بلی سوی منزل گاه خویش ساربان در ره صدی میگفت
و مجنون میگفت + عرنی شعر در سر گاه دل و جگر که طبع نیست + عالم مریم و جز مریم اگر عقیق
و ازین عالم است وقت سحر گاه که در کلام آشناده و طرح گشته حیالی گیلانی شعر فغان بلبل در وقت
سحر گاه و حیاتی و دل نالان و شبها + و همچنین فارسیان اکثر برای صلی در آخر صیغه اسم فاعل زیاد کنند

[illegible]

۲۵
تفہیم مکان موعود
مفسد گاہ ہر روز ناسخ
اداکرہ جسے اعلیٰ گزینہ
۱۲۴۱ھ

چنانکه تعدادی دشمنی یکدیگر را بر زمین و در میان عالی رتبت شعر نمانده پیش شاعری بهای ششمتی
مگر از عشقاران نام گیر در ششمتی و بیله لفظ فارسی یا عربی که آنرا ادالف باشد در حالت
اضاعت و توصیف یا بعد الف زیاده میکنند یا آنچه در بای فیض و صحرای قیامت و او مجمل
و معروف به همین حکم دارد و این قاعده کلیه است و گوی بدون این دو حالت نیز خیا آنچه
و بای و این مخصوص الفاظ فارسی است و در الفاظ عربیه دیده نشده مگر آنکه ملا عبد اللطیف فیاض
در یکی لفظ عربی را بدین طور آورده چنانکه میگویی شعر پیش سحر تو برگ گل لاف زدن زانوی
رنگ حیاء و در خواجه بیهیای را و مراد لفظ حیاست که در اصل بدون تحانی است و این نسبت
غریبت دارد و چون در ذیل توانی الفاظ فارسیه واقع شود حکم الفاظ مذکور دارند و این بمعرفه
دیگر است که حذف حرفت اشارت است چه مراد این بیهیای است و این قسم در مقام مذمت یا تحمیل
چنانچه گویند فلان شمس را سلام کردم بیدر مطلق بجا اب نه در اخفت و نیز گویند فلانی را بیایه
مسکین اصلا فریادی نکرد بلام نزد و این بنا بر دعای آنست که نسبت بیدر می گویند و غرض
کس مذکور نیست پس احتیاج اشارت نباشد نه فائده جلایه و دیگر در الفاظ بای نسبت یافته
مثل زین و پارسین و زین و پارسین و گویه و گویه و این قسم در اکثر الفاظ یافته شد دیگر
گاهی شراب بجان نهاله را گویند چنانکه یک باده و دو باده یعنی یک بیاله و دو بیاله کمال مجذبی شحراف
باده بگردان که لولیم ز خویش تازمانی زمان سی با بر گوی و و این از عالم تقسیمه اهل با هم الحال است
و گاهی بر عکس آن نیز می آرند ای تهیه کمال با هم الحال چنانکه فار و در نهی و گوی و ملا بر اول اطلاق
ست و گاهی از ذکر جز و ازاده کل نمایند چنانکه سال را که جزو است از فلک نام منزلی از انسانیل
خود ذکر کنند و فلک مراد دارند و این بسیار است و گاهی بر عکس آن ای از ذکر کل را و جز و از آن
از ذکر زمین قطعه زمین مقصود باشد و دیگر ذکر خاص نمایند و ازاده عام دارند چنانکه دین بیت شیخ
شیراز شحراری کریمی که از نثرانه غیب بگم در سا و طیفه خورداری از ذکر گبر و تر سار را و عام
از بکر که کافر و غیر یمن باشد و دیگر قاعده جمع ذی الروح و غیر ذی الروح در فارسی مضبوط است

[illegible]

کلیه مدار که جمع ذی الروح بalf و نون باشد چنانکه هر کار را بوندای خدا و سپها و شتر را
بalf و بانیتری آید و همچنین جمع غیر ذی الروح بalf و نون همچون مردگان و شبان و دروزان
نیز یافته شد پس آنچه شارح عربی در شرح تین گلستان تحقیق لفظ عالمیان گفته که قاعده و در اصل
جمع در فارسی آنست که اسم خالی نیست از آنکه اسم جامد است یا نه اگر جامد است جمع او بalf و نون
مانند خران و سپیان و مرغان و بحدف یا پیش از الف و نون اگر در اسم یای ساکنه باشد عالمیان
و آدمیان و اگر در آخر حرف است بکاف و نون نمانند مانند بندگان و اگر اسم جامد است
بها جمع کنند مانند آسمانها و زمینها و سنگها و سالها و اگر چیزیت صاحب نمودن از این باشد و نقصا
قبول نیاید آنرا بهر دو جمع جمع کنند مانند درختان و درختها و دلبان و دلبها و شبان و شبها و دروزان
در روزنای ابدی و بی ندارد لیکن بعد از تنوع و تجسس دریافت شد که کلیه نیست و محمد فضل ثابت
الآبادی در کتاب اساس الفضل باب دوم که در مراتب سخن است آورده که مخالف قاعده لغت است
که شیخ شیراز در مجمع الفهارس و در لغت باریک هر چه قیاس بجمع غیر حیوانات بهاست چنانکه
رو به درختها و دلبها و شبها و دلبان و درختان خلاف قیاس و قاعده است اما درختان مخالف قاعده
لغت از قبیل واضح است منافی فصاحت نیست و همچنین عکس این جمع حیوانات بalf و نون است
چنانکه اسپان و خران و گستران اگر کسی سپها و خران و گستر را که برخلاف قاعده لغت است
و گوید که آنرا الف یا یا یا باشد در حالت نسبت آن الف را با یار او بدل کنند همچون
در قضی و مصطفوی و قهصوی و بانه بانوی و دلی و دلیوی و گاهی حذف کنند چون که دلی و
بجای دلی و گاهی بکاف فارسی بدل نمایند چون خانه و خانگی و خزانه و خانگی و بیانه و بیانگی
و امثال آن و گاهی حرف ثالث را که یا باشد حذف نمایند چون مدنی منسوب به مدینه و قرشی منسوب
به قریش و گاهی الف و نون زیاد کنند چون غفانی منسوب به غفر و در بانی منسوب به برب و گاهی را می
چون مدازی منسوب به مدوزی منسوب به مدوزیک لفظ گاهی مفرد و جمع هر دو آید چون مردم و
و دشمن مثال لفظ مفرد و مدعی گوید میت سگ معجب گفت رو بچرخد بی نیکیان گرفت مردم شد

[illegible]

[illegible][illegible][illegible]

و قدم باعتبار عنده و قیاس نموده و این قسم در تحلیلات شعرای متأخرین بیشتر است و دیگر مضاف
و موصوف را به حدیثه کسور آلاخر میخوانند و قد و در آخر لفظ موصوف یا حتی تنکیر برای اعیان از مرکب
اضافی بیگانه اند و متأخرین انطریق گذاشته سعدی شعر گوید که در بند خوشین باشی به عشق بازی
در رخ زن باشی به محو فضل ثابت آله بادی ترجیح قاعده متعین بر متأخرین در باب فتر اول مل
شعوی مذکور ساخته مفصل از اینجا باید طلبید و چون کلمه مقولاب لاخافت را نام موصوفی قرار دهند و بگویند
آن کسره از آن بیگانه است و دیدار که آخر مضافش کسره راست مقولاب نموده یعنی مضاف را
که است مست موز و مضاف الیه که دیدار است مقدم ساخته نام شخصی نموده دیدار است بجای یک کلمه
بمعنی آورنده کسره تالی است ساقط میشود و زلالی راست بیت درین گلشن که غنای رسته به رخ
گلبرگ ششم شسته دوست ای شسته ششم دوست و کسره آخر شسته از مضاف شدن است بسوی
بلکه دوبار کلمات مقولاب الاضافه را اگر آید هم آید هم رواست شاعری گفته بیت که خون تشنه
آید پیش که چون گل ریخت از خوش خوش خویش به سخت لفظ تشنه خون بود چون مقولاب لاخافتش
کرد خون تشنه یک لفظ مرکب نامی معین گردید و بعد از آن که بسوی نگاهش مضاف کردند خون تشنه
نمکاه شد آنگاه باز مقولاب لاخافتش خوانستند که خون تشنه گردید و این قسم در شعر مصنف به پنج مرتبه و
دیگر جائز او دوست و این ترکیب مخصوص المتأخرین است در قدام بظن آمده و دیگر در بعض جملات
اضافت گاهی میشود و گاهی مخفف خوانده میشود چون خود و شر و در و فن و محدود و غیره و بعضی
از این کثرت استعمال از لفظ کسره هفت مخدوف میشود و همان کلمات که با حفظ صبر میگویند باشند
چنانچه صاحب دل و صاحب گناه و صاحب نظر و غیر آن دیگر هر لفظی که آخرش ای مخفی باشد که
فک اضافه در بعض جا روا داشته اند و دیگر انضمام اسم با امر مفید معنی فاعلی و نیز مفعولیت چون
جامه زرد و ز که بمنی جامه زرد و خسته است دست برد که بمنی دست پرده است و زهر آلا بمنی زهر
آلوده شده از اینجا است که شیدای هندی بریت قصیده ملک الشعراء حاجی محمد جان قدسی از غزلت
دسود نادانی بر لفظ زهر آلا اعتراض کرده و لفظ امر از اجلال در وحشت نامه که بشید داشته آورده

[illegible]

که ازین دست الفاظ بسیارست که بمعنی اسم فاعل و اسم مفعول هر دو آمده بقرینه مقام معنی مراد
 ظاهر میشود مثلاً کار ساز و عالمگیر جهان آفرین و دانش آموز و عالم سوز که بمعنی اسم فاعل است و در
 بعض اشیان همین الفاظ در ترکیب افاده معنی مفعولی میکند چنانکه گویند فلان کار خدا ساز شد و چنانچه
 فلان خدا گیر شد و این گلشن خدا آفرین است و فلان کا بپیر آموز است و فلان چرخ خام سوز شد
 و عبیر آلودی بمعنی عبیر آلوده شده چنانچه درین بیت چو آن غنچه دهان آرد گلگشت + عبیر آلودی شد
 بوم و برد و دشت + و مخصوص لفظ زهر آلودی که در کلام کی از اکابر و دشمنان مجزات بنمیر علی الله علیه
 و آله و سلم در باب سخن آمدن بزغال سوم دارد دست بیت آن میسر که بزه بریان + لغت ازینج
 که زهر آلود است + انتمی دیگر اشتراک لغات در فارسی دهنده میچند وجه است اول توافق آن
 گاهی بمعینه باشد که همان لفظ همان معنی که در فارسی است در هندی نیز باشد چنانچه در حقیق که بمعنی ای ملک
 در فارسی دهنده بمعینه است و گاهی دیگر ازین دو زبان اندکی تمیز داشته باشد در حرف مثل در
 دوه که عدد و مهر و دست اگر چه سین بهر دو زبان به تبدیل دارد و مانند ناس و ماد که بهر بی شهر خوانند یا
 در حرکت مانند نیکو که بهندی نوین یار سیده و فتح تکاف و و او ساکن و در فارسی بجای مجهول و او
 مجهول است بمعنی خوب فروش و این دو قسم بسیارست و گاهی در هر دو نسبت عموم و خصوص بود چنانکه
 لفظ نسمن که در هندی بمعنی مطلق گل و در فارسی بمعنی از رنگست مطلقاً و همچنین لفظ بدن که بهندی بمعنی سرو
 صورت و در فارسی تمام تن باشد لیکن لفظ عریست و گاهی کمی فزایدی بود در هر دو لفظ مثل یکن ایک که در
 زبان بهندی و اعد است و گاهی اختلاف در کیفیت حرف مثل لفظ اشتراک تبای قرشت و در فارسی تبی
 بغیر است و در هندی تبای بهندی که لفظ آن غیر بهندی دشوار است بمعنی مذکور و دوم اتفاق است چنانکه
 لفظ جار که در هر دو زبان بمعنی مکنه که بران خاشاک خانه رو بند آمده لیکن در هندی جار و کچیم مخلوط لفظ
 بهار و ای بهند است مافوق ازینجا که بمعنی رفت و در دست و در فارسی خف جارب این قسم اختلاف
 موجب تفاوت گردد و سوم تقریب است چنانکه لفظ انک بهندی اصل است و فارسیان استعمال کرده اند
 و این اکثر بابر ضرورت باشد چهارم التزام است که الفاظ بهندی را در فارسی آوردن چنانکه طغرا

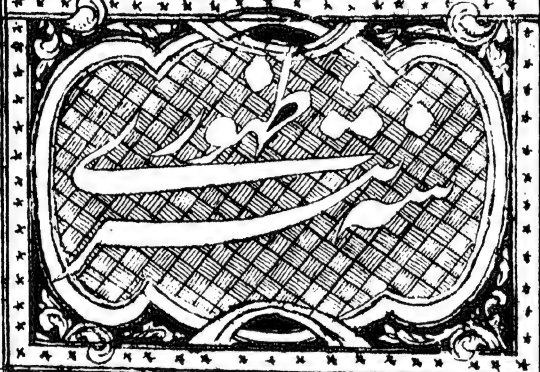
در این کتاب
 ازین دست الفاظ بسیارست که بمعنی اسم فاعل و اسم مفعول هر دو آمده بقرینه مقام معنی مراد
 ظاهر میشود مثلاً کار ساز و عالمگیر جهان آفرین و دانش آموز و عالم سوز که بمعنی اسم فاعل است و در
 بعض اشیان همین الفاظ در ترکیب افاده معنی مفعولی میکند چنانکه گویند فلان کار خدا ساز شد و چنانچه
 فلان خدا گیر شد و این گلشن خدا آفرین است و فلان کا بپیر آموز است و فلان چرخ خام سوز شد
 و عبیر آلودی بمعنی عبیر آلوده شده چنانچه درین بیت چو آن غنچه دهان آرد گلگشت + عبیر آلودی شد
 بوم و برد و دشت + و مخصوص لفظ زهر آلودی که در کلام کی از اکابر و دشمنان مجزات بنمیر علی الله علیه
 و آله و سلم در باب سخن آمدن بزغال سوم دارد دست بیت آن میسر که بزه بریان + لغت ازینج
 که زهر آلود است + انتمی دیگر اشتراک لغات در فارسی دهنده میچند وجه است اول توافق آن
 گاهی بمعینه باشد که همان لفظ همان معنی که در فارسی است در هندی نیز باشد چنانچه در حقیق که بمعنی ای ملک
 در فارسی دهنده بمعینه است و گاهی دیگر ازین دو زبان اندکی تمیز داشته باشد در حرف مثل در
 دوه که عدد و مهر و دست اگر چه سین بهر دو زبان به تبدیل دارد و مانند ناس و ماد که بهر بی شهر خوانند یا
 در حرکت مانند نیکو که بهندی نوین یار سیده و فتح تکاف و و او ساکن و در فارسی بجای مجهول و او
 مجهول است بمعنی خوب فروش و این دو قسم بسیارست و گاهی در هر دو نسبت عموم و خصوص بود چنانکه
 لفظ نسمن که در هندی بمعنی مطلق گل و در فارسی بمعنی از رنگست مطلقاً و همچنین لفظ بدن که بهندی بمعنی سرو
 صورت و در فارسی تمام تن باشد لیکن لفظ عریست و گاهی کمی فزایدی بود در هر دو لفظ مثل یکن ایک که در
 زبان بهندی و اعد است و گاهی اختلاف در کیفیت حرف مثل لفظ اشتراک تبای قرشت و در فارسی تبی
 بغیر است و در هندی تبای بهندی که لفظ آن غیر بهندی دشوار است بمعنی مذکور و دوم اتفاق است چنانکه
 لفظ جار که در هر دو زبان بمعنی مکنه که بران خاشاک خانه رو بند آمده لیکن در هندی جار و کچیم مخلوط لفظ
 بهار و ای بهند است مافوق ازینجا که بمعنی رفت و در دست و در فارسی خف جارب این قسم اختلاف
 موجب تفاوت گردد و سوم تقریب است چنانکه لفظ انک بهندی اصل است و فارسیان استعمال کرده اند
 و این اکثر بابر ضرورت باشد چهارم التزام است که الفاظ بهندی را در فارسی آوردن چنانکه طغرا

آورده پنجم هستند و آن آوردن الفاظ فارسی در زبان هندو است چنانکه الفاظ فارسیه که
 در وفاتر سندی نویسنده مثل روز نایب و این قسم پنجم مصطلح خان آرزو است در کتب دیگر
 یافته نشد دیگر در میان ترکیب اسم و امر معنی فاعلی فاصله الفاظ جاز است و قدما بیشتر کلمات
 ظرفیه و در متاخرین بلا قید هر لفظی که باشد خصوصاً در شرطی و بیشتر از دیگران و قسمت دیگر ترکیب
 و دو اسم افاده معنی متعدده میکند چنانچه بر فیض یعنی فیض او و مجواب است و نازک مزاج و عالی و نگاه
 یعنی دارنده مزاج نازک و دو نگاه عالی و جهان آرام و آرام جهان یعنی آرام در جهان کننده
 بهر دو عبارت درست است و این معنی بسبب آنست که انضمام دو لفظ جای از معنی ظرفیت نشان
 دهد و نه بهر معنی میدهد کننده نه بهر یا معیده شونده نه بهر مرد و درست است ازین عالم است بلکه بهر حال
 دیگر الفاظ بدون امر معنی فاعلی مراد دارند و دیگر بعضی با صفت و موصوف و مصفات و مصفای
 و تقدیم تاخیر حکم مسادات دارند چون مردم فرمند و فرمند مردم و دیگر تشبیهات و استعارات
 اقسام متعدده است هم تشبیه از روی شکل است و هم از روی معانی مثلاً گویند که سپر آفتاب
 این تشبیه از روی شکل است و آتش آفتاب تشبیه از روی معنی و سوار آفتاب از روی
 استعاره است یا قرینه الفاظ چون کوکبه بنجوم دیگر و صبح انواع استعارات بسیار است چنانکه
 خاقانی گفته شعر ورده از آن چکیده خون ز ابله زن رزان کابلک رخ فلک برده و رخ خاوری
 از خون چکیده ابله زن ران می مراد باشد چنان شیر و افشرد زراست خاتمه بدالک در تخمیر
 صنایع و تراکیب آنچه ضروری الا و اکثر الوقوع متن معصفت بودید و انتم و در اکثر مقام است
 بآن صنایع و تراکیب در شرح رفته و آنچه بسبب تسوید معانی و مطالب متن قصودی بایامی
 آن راه یافته برضای صافی و وجدان دانی نکته یا بان دقیقه فهم مخفی و محتجب نخواهد ماند و جهت
 امتیاز عبارت متن و شرح علامت میم و ماز سرخی نوشته اند تا اختلاف بین راه نیاید
 وَاللَّهُ دَلِيلُ الْتَوَفِّي وَنَبِيَّ الْأَسْمَاءِ لِأَنَّهُ يُوَاسِّتَانِ فَقَطْ

ممتاع

۱۰
 تشبیهی که در
 ۱۱
 تشبیهی که در
 ۱۲
 تشبیهی که در
 ۱۳
 تشبیهی که در
 ۱۴
 تشبیهی که در
 ۱۵
 تشبیهی که در
 ۱۶
 تشبیهی که در
 ۱۷
 تشبیهی که در
 ۱۸
 تشبیهی که در
 ۱۹
 تشبیهی که در
 ۲۰
 تشبیهی که در

بسم الله الرحمن الرحيم



درین روزگار هیچ کس را نیست که از این عالم نماند

[illegible]

[illegible]

اما بعد مرده شنیدن را بگفتن سخن شنشاه مغرور گشته بود و نمیدانست که
ای بعد مرده است از آنکه ایامی که در این زمانه میگذشت
عزیز طاهر ملک میگوید انهم من خشم خویشید علم بر جبین شمس ناپدید کنم

[illegible]

وہ پناہ اور کلمہ دودا بنو ستر
 دامن خان خان الیغینی ز
 دین گیسان کہ کہی تھیں
 بنو ستر کہ شاہ در ارم اند
 رعایا از دیدہ یسایان کہ کرد
 جگر کہ اران خان آغا
 در خجک کہ دشت کمان شے
 افید نودہ بن قور شین
 راجہ بسو خان

سنان چون علم سازد لرزگشت
 بر انگیزد مهر جان که لشکر
 بکین چرخ گریخ بر فروز و
 ز جودش قطره در بزم بخید
 سخنها می که نشینده شنیدست
 خیر از رازینیا نش داند
 و عایش گزنگر دو با اثر رام
 بجایان تخم مهر می کشته زان دست
 بمهر از مهر و زان برسد
 نه تنها عشق را یست و دیناه است
 و باغ از بار موی اوتار است
 نهد خور هر طرف و در می زار است
 ادب و دینیکاست و بیگار

شود تبیخ ساز از مهر که پشت
 نهندی گریه ^{۱۳}
 بکیر و در وی راه هر صر
 ۱۴ ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰}
 نکه در نیم مهر و سه بسوزد
 ای که شود بجلالت شاه ۱۲
 ز خلقتش نفوذ در غنچه پیمید
 فراست را تو گوئی آفریدست
 ۱۳ ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰}
 سوا خط پیشانی و او اند
 درایت ۱۲ ای سر زشت مردم ۱۳
 اثر از دم رد چون جوی از دم
 که در سر سوهید انبار دلش مست
 ای خان محبت او دجا خار است که بعلت این
 عرض عشق و دل او جو سر آمد
 ۱۴ ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰}
 سراسی حسن هم اسید گاه است
 ۱۴ ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰}
 نکه را باغ روی او بار است
 ۱۴ ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^۵

[illegible][illegible][illegible]

والمستجاب له من الدعاء
انما يشاء الله ان يبدل
القدر الذي كان عليه
فمن شاء فليعبد الله
والله اعلم بالصواب

[illegible]

[illegible]

بشهری مرغ دلمار است آننگ
مجد از امتزاج نغمه آن حال
زبانها از سراب نغمه مرست
خوشی را در آورده آواز
که از بام و درش میرود آهنگ
که موسیقار سازد مرغ را بال
زبانها از سراب نغمه مرست
خوشی را در آورده آواز
که از بام و درش میرود آهنگ
که موسیقار سازد مرغ را بال

اگر بر شوم چنان بانی و قواعد گیتی ستانی و ترتیب رزم و وزم و درم و ریات
عزم و وزم که آیتی است در شان او و تشریفی است بر قدر او که آیتی
قیام و اقام نماید بر عجب عجب آنست که در سهرن مثل ساز و خط و
تصویر که در دفونان عصر قرنهاش بی قرینگی بر زانوئی جود و جود
منشور شهر درست نموده کلاه کوشه تفرخ بر آستان سکه انداید
توجهی دور کتر زانی علم امتیاز بر افراشته در زبانه ها به سخن خود
سخن نگذاشته شن شاه بنر افرن خواند انش بیان واقع و مدارش
در صنایع و دیل قدرت صالحه خود خورده کار قلم بند نقش بر دارش

[illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

منافقت خلق با حق
مال و غیره
نفس و شهوات
چون که در آن
نفس و شهوات
چون که در آن
نفس و شهوات

عروسی بود از پیرایه عاری
کنونش آسمان در پامیوست
لالی حق پر وین سیدست
ز شاگردش استادان سخن ساز
حلاوت جاشی گیر از بیانش
چنان شیرین کند هر حرف قطن
بان سنگینی از کاه آور دیار
نساز و لفظ گل در گفتگو درج
بجام شوق گردد با ده پیا
بحرف آورد در کیش شمار
سغن از فکر حفظ مرتبست
بمور غیب من شبی کشاید

ز بخت پست خود در شرساری
سر پا گردن و گوش عروست
خیال شاه و الابس بلندست
ز اکت راز طبعش ناز بر ناز
بشیرینی مویطه از زبانش
که خیرتری کند در گوشتاقل
که کوه از بار رشک آید بفریاد
نساز و نام در و صدر رنگ بخرج
وید در قطره سر طوفان دریا
مناست گشته آله این بنار
ز مرتبش بجای خویش نشست
دگر زو جز همنه بینی نیاید

اگر ملاحظه کنی تخیل او تا هنوز رسیده
و از جمله حقونی که بر محاب عقل و فرنگ دارد باب نموده آهنگ نهاد

دینی برادران شرف
صوفی و شایسته
کنونش آسمان در پامیوست
لالی حق پر وین سیدست
ز شاگردش استادان سخن ساز
حلاوت جاشی گیر از بیانش
چنان شیرین کند هر حرف قطن
بان سنگینی از کاه آور دیار
نساز و لفظ گل در گفتگو درج
بجام شوق گردد با ده پیا
بحرف آورد در کیش شمار
سغن از فکر حفظ مرتبست
بمور غیب من شبی کشاید

ای که در این کتاب
نفس و شهوات
چون که در آن
نفس و شهوات
چون که در آن
نفس و شهوات

[illegible]

دلکش بارش معنی بخش بلبل فصاحت بر گل زناکت تحریر در نقشه
 و نظار گیان از سحر و طوبت عبارات روان و درخبر سبیل خوش از
 آه ناکسبیدان ^{نقشه} نقطه اش از حال و دلفریان از شرح طراوت کلمات
 نهر سطر اما مال ^ک ب حیات نقر نشسته لب سیرابی او امیحا مرده جا بخشی
 زلفش نشیند از هر چیز ^م در کار گفتگی بشری بر بارش
 زلفش ^ک در خانه جوئی ^ن زلفش ^ن در خانه جوئی
 مگر نورس که نورس برین است ^ن زلفش ^ن در خانه جوئی
 کسی زلفش تواند ساخت ^ن زلفش ^ن در خانه جوئی
 رسید از دادرش شاه سخن رس ^ن زلفش ^ن در خانه جوئی
 بفرمان حق و طبع بفرمان ^ن زلفش ^ن در خانه جوئی
 رو به مردگی بر تازگی بست ^ن زلفش ^ن در خانه جوئی
 سحر رشید در خشتان بر توئی داد ^ن زلفش ^ن در خانه جوئی
 سخن بپاس شکوه و شان خود داد ^ن زلفش ^ن در خانه جوئی

[illegible][illegible][illegible]

باد شاه تغیر و تبدل آن الفاظ ساخته و علمای بجا نمود و حق ادا سخن بجای آورد و در کوفی الشرح ایمنی ۱۲

باید که در این الفاظ ساختن و علمای بجا نمود و حق ادا سخن بجای آورد و در کوفی الشرح ایمنی ۱۲

کشد صد استان هر صفح بر لب	دورق راگز نند انگشت بر لب
سطور از رشته آواز دارد	دورق از پرده بای ساز دارد
مروفت در در فاجله هم پیش	که نهند همگی بر پیش انگشت
نوی میال گونوش فارغ جلال	که نوزد کنگی را که دیال
خدا پیرایه بخشد از قبولش	مصدون دارد در در فاجله
از اینجا که عواطف خردانه و مرهم بادشانه شامل حال دور و نزدیک	از اینجا که عواطف خردانه و مرهم بادشانه شامل حال دور و نزدیک
اهل عراق در اسان را از ذوق ابن محروم خواست که این فیض	اهل عراق در اسان را از ذوق ابن محروم خواست که این فیض
سیر عجم اتفاق افتد تا بدرک معیش هر دره نوزدی کند فرمان	سیر عجم اتفاق افتد تا بدرک معیش هر دره نوزدی کند فرمان
واجب الاذنیان غرض و ریافت که ستادگان بایه تر خطاقت میسر	واجب الاذنیان غرض و ریافت که ستادگان بایه تر خطاقت میسر
عرش نظیر نقد قابلیت دانستند و در ایامی محک آنگاه آورده	عرش نظیر نقد قابلیت دانستند و در ایامی محک آنگاه آورده
بلفظ محمل و منی مفصل بر دارند و بعضی خود آن منی بر مصطلحات مرقوم	بلفظ محمل و منی مفصل بر دارند و بعضی خود آن منی بر مصطلحات مرقوم
سازند با وجود آنکه تلاش نیاز در درونها فیما بینایت وقت بکارفت	سازند با وجود آنکه تلاش نیاز در درونها فیما بینایت وقت بکارفت
همگام عرض سخن از تغیر الفاظ و تبدل عبارات و تصرفات بجای آوردن	همگام عرض سخن از تغیر الفاظ و تبدل عبارات و تصرفات بجای آوردن

باید که در این الفاظ ساختن و علمای بجا نمود و حق ادا سخن بجای آورد و در کوفی الشرح ایمنی ۱۲

نیز در این الفاظ ساختن و علمای بجا نمود و حق ادا سخن بجای آورد و در کوفی الشرح ایمنی ۱۲

باید که در این الفاظ ساختن و علمای بجا نمود و حق ادا سخن بجای آورد و در کوفی الشرح ایمنی ۱۲

دیا بجا فرموده اند و آمد و اغراض منظور و ملحوظ است آری بدین نگردد

عین الکمال با عقد لالی شاهوار زنی ناچارست و فضائی جانفرمای
نزد ^{میدان} ^{بکرشته در ابریم} ^{۱۳} باغ دوستان را کار و حسی در کار کا فور در جنب قبر کشدن و شکرانه
^{رنگباز} ^{پوشمان یعنی بابا} ^{۱۴} خصل مشیدن ملکوت و فی الحقیقه ترقیم دیاجرم بعضی تعلیمات نیست
شرح معنوی ^{۱۵} ظاهر که مجرب لطیف بازده میخوان گفتند و بجز اولت بسیار رسید ^{۱۶}
که تقریبات فرموده اند که منظور را باید که اول ملاحظه نشست سخن نا
تقریبی نیک گردانیدن سرشته سخن خطبه بدعا را رنگباز حسن دور سینی صاحب ^{۱۷} گویزه بیشتر بدان
چند بار عبارت باشد که لفظی دوران زیاد و کم کنند و بانگ تقدیر بیامیزند

دیلمی صاحب دیلمی: مینا رومی و دیلمی صاحب کتاب از سقراط بن و آمار از صاحب

10

[illegible]

این سخن که در این کتاب
راست است و در این کتاب
چون که در این کتاب
چون که در این کتاب

کوتاه دریافت ساختن سخن و الایته بر البفروت از پایه خود انداختن
مواظف کردن ۱۲
مثل حال جوهر فروش و نقاشی است که یکی در شکستن گوهر گرانباده
سخت کند تا شتری تنک ماه دست می تواند داد و دیگری ظم زاک می
نزدیک ۱۳ مفلس ۱۴
از تیزی بر دار و تابصر کند نظر ششم تا شانو کند چون صفحات خواطر
قال کند که در کتاب ۱۵
خاص و عام زیر مشق خانه او ماست آنکه تماشای مجلس بهشت آشن
شباب پوشتن ۱۶ جمع و بهر معنی بنویس اولی سبب پیوسته به نقد ۱۷
آیین نگاه و تلعب بسته آمد و عید و نور و در چشم کوش نه است اند
عقل مصور و روح مجسم نمیده و لای کلام جوهر نظام در و سچ کوش جوش
مستور گرفته ۱۸
نخیده اند گمان بر ند که این ستایش از مقوله ستایش دیگر احاسنت
که در معج مدوح خود بهالنه بایسکنند و قطره و ذره ایشان را میخ دریا
تای رسیدن در کار ۱۹
و مطلع آفتاب میدانند اگر چه صدق مقال ظهوری ظهوری دارد و با رفیع
این نظره قسم یاد میکنند بنگارنده که بر بیان خطوبان مشک را بر نسیم
برات داده و بنوا زنده که بهفتاح گفته در لوازش بر روی ساسان کشا
که در دفتر تو صفیش اندازه قلم میج بر غم نیست و شد قانون غیر لغش
راست و بلند کردن ۲۰

این سخن که در این کتاب
راست است و در این کتاب
چون که در این کتاب
چون که در این کتاب

نقد تا شانو ساسان
نقد تا شانو ساسان
نقد تا شانو ساسان
نقد تا شانو ساسان

این سخن که در این کتاب
راست است و در این کتاب
چون که در این کتاب
چون که در این کتاب

نقد تا شانو ساسان
نقد تا شانو ساسان
نقد تا شانو ساسان
نقد تا شانو ساسان

کرمه لا یوسف در شش خلایق امری نوشته است که این کتاب را در این کتاب
کرمه لا یوسف در شش خلایق امری نوشته است که این کتاب را در این کتاب
کرمه لا یوسف در شش خلایق امری نوشته است که این کتاب را در این کتاب
کرمه لا یوسف در شش خلایق امری نوشته است که این کتاب را در این کتاب

این سخن که در این کتاب
راست است و در این کتاب
چون که در این کتاب
چون که در این کتاب

این سخن که در این کتاب
راست است و در این کتاب
چون که در این کتاب
چون که در این کتاب

کشیان اندرونش ساختارده من جاگرمی کشش نفق و تخفیف کرد و همه پیشوایان و راهبهایان و زاهدان و عالمان نصاری و مجتهدین کمره اربابان قاطع ۱۲

[illegible]

بر بدن ضربت تبرايش	صرف نيکان همه تو لايش
تن سر برگهنگان بي سر	نخل برعت شانهنگان بي پر

[illegible]

کرد از هم جدا حق و باطل
 نفس سرکش زیر دستانش
 عقیقه از رافتش مدارائے
 نظم بر کار و بار بر شرع است
 گرزدار لقضا نشان آرند
 تانبار و صاحب کجای شرع
 چون نور ز غم و ریا اعدا

باب است در دست نوشته گرافی
 امانی است از استادان و ان
 در مقام نوشتن ۱۱
 رفتن یعنی نوشتن و در
 شدن ۱۲ در جمل این
 سکه است که فرق در
 یافت است که در
 بخندید و در
 دوم غلط و متوسط

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

سوم شان مشهوت و جاه و شمت

باید که بلند تله شان بنمایند و اسیر زیر پا نمایند تا در آستان زمین سماش
سجده بجا آرند که در سجود و رکوع و کلمات که بر پیشانی نشانند که از فرق این سایش
فرگاه کیانی نزمید هر که آباش نخو است خود را خراب ساخت و آنکه
نزد و وفایش نباخت و دین و دنیا در باخت تار بر نیسان بهوش نبار
گوهر آب شاهواری بر ندارد و کمین بند همن قدرش بپایه بوسی سریر

تقصیر و تدبیر
 از راه ای و بود و بیک
 نمی بخیزد رسوایی
 ملک و مردم را
 فتنه زدن و جرم
 با بونین و جرم
 و ملا و با و ملا
 و ملا و با و ملا

نیست بر شاخ کهنه آب
 و باد و دود و دانه
 و کس که نمینماید
 ای ای که نامش از دست
 برفت ای بسوی که خود را
 ای می داند و می شناسد
 و عرش ای که می شناسد
 و کعبه ای که می شناسد
 و آسمان ای که می شناسد

در دولت پارس و قزوین
از مدینه می افتادند و خوش
رو بودند و در راه با ایشان
که کج خلقی نداشتند

از آنکس که از این کارها
نمی شنیدند و از این
دوران ادبی بسیار بود
خود را نام داشت کارگر
نقش بر نگارند

خطام فارسی و
اقتصاد و عربی و
بیانی بابی فاعلی
فخ

بنایت زینا صحنه دایم همایون
بودی اسن افان
مقبول اسد عشر شد تو

[illegible]

گر خرد و صد گنه برگ گل افشار
کرد راه گریز نماند به
کرده رم چون حرارت از زمان
گرگ در خون خویش حیدن
عدل را عهد گاه الوانش
نه نه شاگرد استاد نیست
و نه به زیباست کار حق کردن

در زخاری علی بن زده ^{۱۱} شسته
 و به نحلی دو جا رسته خزان
 شیر در مر بره لیسن ^{۱۲}
 عقل را سیر گاه و دیوانش
 روش عدل و طرز داد و است
 باز ناموس خلق برگردن
 پنجم شجاعت بحديث نیرو ^{۱۳}

باز دیش حکایت سرخپوش زبان کلام و زبان مردم شکسته و بر مائده صفت
 زرش گوش از استماع داستان همچو آن رستم نیر نشسته باز دی
 تو نامد تنش بر تارک گردون شکاف انداز و پشت صاف نوبت
 در پشت قاف نای سانهش لک و خواب بر عدو تو چون بر دعب که
 در بیدار سر از آن در طهریون برد انداز کند شیر ندیش از کند طره سلسله یوان
 تابنده و خوشه نشسته بخون اعدایش باین غره یوان در یک کار خانه

۲۲ جانی

[illegible][illegible][illegible]

۱۲
 ۱۱
 ۱۰
 ۹
 ۸
 ۷
 ۶
 ۵
 ۴
 ۳
 ۲
 ۱

آب خورده شمای کاری بیلارک عاشق تمارک بودیست پیرو
 و در تقسیم غنائم تنور و جرات غنیمان را غنیت شش و ده تنوی

آورده و غار کاسه سر طفر از تیغ اوست قصه طراز زخم ریزد خنجرش بر پسم چون زده آشناسه فار از کمانش بخسته تیر خطا تا طفر ناماکنند رقم آرزوهای خصم کشته به بین می چکاند بزم و رزم مدام بیشه رزم باغ و بستانش	بسم انگشت چشم شیر بدر نیست بر دین زبان کفر و راز ریل از دست آنگشت مرهم شسته شده در دل شب تار قبضه از دست او گرفته قضا چه تسلیمای دست کرد و نعل بیچکس تیغ کین زانده چوین ساغش زبیره خنجر سحر بار مهر شش خدای خفاشن
--	---

ششم سخاوت

که کشادگی گش تنگی در جهان نگذاشته ادا دول بدین موبان خوبان پروهایکه

۱۲
 ۱۱
 ۱۰
 ۹
 ۸
 ۷
 ۶
 ۵
 ۴
 ۳
 ۲
 ۱

۱۲
 ۱۱
 ۱۰
 ۹
 ۸
 ۷
 ۶
 ۵
 ۴
 ۳
 ۲
 ۱

۱۲
 ۱۱
 ۱۰
 ۹
 ۸
 ۷
 ۶
 ۵
 ۴
 ۳
 ۲
 ۱

نست و چون
بیت دعات سکر کار
زان درون زاندر آوازه
زبان باخفت صلی شادانه
که بود فغانی از غمت بیدوست
از آن قصه سرور باختر است
چو بهر دست و پا برین باختر
درد و حسرت و غم و اندوه
چشم عالم را برین باختر
زلفش عقوبت و نیکوکار
از آن کجاست که

ببین می دانستند که این
قدوسیه می باشد که این
نفس را می کشد که این
نفس را می کشد که این

نسخه خطی در کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تاریخ کتبی: ۱۳۰۵
موضوع: شعر و ادبیات فارسی

دیده خورشید را از روش	سبستان شام از نوش
دست بردن طلسم خوبی	پای در گل ز قاشق طوبی
عاشق ز بهار باغ ارم	دانش پیرانی چو باغ حرم
گر آینه را تجلی خیز	ای چرخ نرم سوخته چرخ دانه شدن او
گوهر عشق را دلش مخزن	ارینه و مهر ساختش لبریز
این قهرت نه مهر داشت نه ماه	دانه حسن را رخسار حسن
در دل دلبران قهرت از د	ای حسن عشق هر دو دارد
پیش رویش بشت ساخته رو	هر نگار یکم رفته داشت نگاه
می مهرش حصار بود خشم باد	عشق یعقوب حسن و سفاکو
	جدا خوی صاحب این خو
	ساختم خوش پرست نو خرم باد

هشتم سیرت پسندیده و اطوار برگزیده

صاحب سلیق و کمال جامع صفات جلال و جمال بطلاعه تالیف نفیسه
بریکانگان شایع متن آشنائی و بر جاده پیر و می پیشرویش خفته و کو
رنهائی آب سحاب تدبیرش نشاند که بخار لجام و غدا و هم رو باند

در این نسخه خطی در کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تاریخ کتبی: ۱۳۰۵
موضوع: شعر و ادبیات فارسی
این نسخه خطی در کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تاریخ کتبی: ۱۳۰۵
موضوع: شعر و ادبیات فارسی
این نسخه خطی در کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تاریخ کتبی: ۱۳۰۵
موضوع: شعر و ادبیات فارسی

این نسخه خطی در کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تاریخ کتبی: ۱۳۰۵
موضوع: شعر و ادبیات فارسی
این نسخه خطی در کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تاریخ کتبی: ۱۳۰۵
موضوع: شعر و ادبیات فارسی

[illegible]

[illegible]

بنای کلام از شرح و اقلتی و اقلیام و اختتام و تفصیل و توضیح و اجمال
و ابهام و تنجیدگی عبارت و شونخی اشارت و حشمت معنی و وجودت لفظ و چسب
ربط و تنگ و ریزی حروف و کرسی نشینی ترکیب و بست قافیه و نشست
رویف و تلاش کیفیت و صافی سینه و پاکیزان و عرق ریزی می و ذخیره
خواب و ناز می حصول و دریده گری قبول و امثال اینها در خطبه کتابت رس
که کن سرای جهان از دیر آوازه است هر قوم گردیده الله احمد که بین تعلیماتش
در پیرانه سر می تبریات جوانی می نازم و باشم و اران این من عیان برین
می نازم و چه ترقی ازین زیاده خواهد بود که آفتاب میبشیرد و عافیت انداخته
خضائی را طوری ساخته و در نخل پیرای گلزار ابراهیم انباز ملک الکلامی است
که بیعیل و انباز است و معش زانو بند از وی اصل و محرش دوش بدوش اعجاز
آری روز نشاد بری قطره باز دی موج دور باست و در شامی زوره بر تو نشید
چمان آرا با وجود شغل ملک گیری و رعایت احوال رعایا و لشکری با
جلگت گردی یعنی استادی عالم برگردن گرفتن و زحمت تربیت شاگردان

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

(Handwritten Persian notes at the bottom of the page)

[illegible]

کشیدن غرض التفات و محبت است هم بخلق و در فکار و هم بار باب
استعداده که قابلیت آنها ضائع نماند و اینها بنحو دانی بهره مند گردیدند ^{شفقت}
و عطف را این پایه نباشد به سخت باو شناسی بر آمدن دست ندید و تا در
ترحم و مهربانی و دریافته گوهر دارائی و فرمازدائی بکف نیفتد تقوی
پادشاهان به مهربانی و شفقت است نه بغرض و طول ملکات مصرعه
شنشسته تر هر انکو مهربان تر ^{محمّد} بر رخ هر که خندید دیگر گریه
بر رخش بساط اشک بخید طفلکه سر انگشت مهربانیش یکید لبین گزیده
پستان مادرگز وید بقرب ^{چهار گز} حرف مهربانی از نفل مهربانی که سینه افتخار
و محل مقبره این خاک را بیدار است قلم تحریر مهربانی دارد از آنجا که ^{عجز} را
باغ و گلفکو نیست وقتی در میگاه فرصت معروض شد که محرومی سعاد
بساط بوسی چون تحمل بی صبران از حد گذشت و بار تنهائی بردوش
سبک روحان خوش گرانست ببارستی مکن ترا ز شو محبت فروزند اگر ^{انگشت بیانی} تنهائی
بودی چنین بودی چون شرمیک داری میتوان ساخت کسی چه سازد

[illegible][illegible]

[illegible]

فعل ویرایش بعمل گویان | اگر عذر در راز نفسی گفته شود

کوتاهی باشد این مح و ثنای دیگران نیست که عند تطویل کلام بایست
و خجالت اطباب باید کشید سماعه در سعادت نیفاوه که در شد گزاری
ناطقه نباید شد و از شادابی گفتن تشنگی شنیدن هنوز می فهمم اما چون
آخر سکوت عجز نمرودان سخن خواهد بود و دعایم ابرام کینه اختتام بسته

مصرعہ کو اجابت لب آئین باز کن غزل

قبله نه چرخ هفت اقلیم باد
بیش قدرش چرخ در تقسیم باد
کاف سرکش را اختلاط میم باد
نیک و بد را مرده تقسیم باد
عیشهای عالمش تقسیم باد
حاسدش را دل و دهنم از بیم باد

خوشه چین خرمن قیلم باد
غیرت گلزار ابراهیم باد

کعبه اهل دل ابراهیم باد
از مینوشت دستی بر زمین
هفتش ترکیب لفظ کم خواست
نفی تخصیص از نحاش در قست
تا پذیرد عیش و عشرت انعام
تا بیکجا ^{یک} جمله را امید هست

عقل کل و مزرع استادش
داستان شد ختم بستان خوش

[illegible]

از سه نشر خلوری که بخوان خلیل شهرت دارد

بسم الله الرحمن الرحيم

گز و گز جیلست و کر قدر علیل

امروز تو را می‌توانی تحت وکیل بسپاری

انداخته خوان سخن از خوان طایل

طریق از تو بهمانی از باب خبر و

شکر و محبت جلیلی که برای همگی از بهشتاران خوان خلعت، دوست چنانداره
شرح و بیان بیان محسنت محمد و دیکه حضرت محمد مصطفی در ادای
ثنای او بجز اعتراف نموده چه یاری کام و زبان اولی آنکه از ریاض
مناقب آل اطهار و اصحاب بنیادش خصوصاً بهار ریاض ولایت علی مرتضی
علیه التمجید و التنا که کلام منجز نظامش تحت کلام خالق و فوق کلام
مخلوقست و در پوزه گری شاخ دبرگ سخن نموده نورس
مراد از منال ثنای دارای کامل خسرو عادل بر حصه قطعه

کعبۃ ارباب ایمان قبۃ اہل زمان

د اور عادل لقب دار می بر اینیم

جبهہ دروزیر داغ پجڑہ او آسمان

ریدہ و راز کحل خاک تقدیم اوقفا

بسم الله الرحمن الرحيم

<p>ای تو پیرایه تخت و کین سبیل اگر ذکر جیس است و ک قدر علیل</p>	<p>انطق از تو بهمانی ارباب خرد انداخته خوان سخن از خوان علیل</p>
---	--

شکر مویست علیل که ابرایم کی از بهر بخاران خوان غلت اوست چاندانده
شرح و بیان میان محسنت محو دیکه حضرت محمد مصطفی مراد اکی
شنای ادب بحر اعتراف نموده چه یاری کام و زبان اولی آنکه از ریاض
مناقب آل اطهار و اصحاب خیارش خصوصاً مبار ریاض لایست علی مرتضی
علیه التحیه و التنا که کلام مجرب نظمش تحت کلام خانق و فوق کلام
مخلوقست و ریخته گری مشاخ و برگ سخن نموده نورس
مراد از منال شنای دارای کامل خسر و عادل بر جینه قطعه

<p>دور و عادل لقب دارای برینم کعبه ارباب ایمان قبله اهل زمان</p>	<p>دیدم در از کحل خاک قدیم اوقفا جبهه در در زیر داغ سجد او آسمان</p>
--	--

و بیایه سوم از سه شعر منظوری که بخوان علیل شهرت دارد

و بیایه سوم از سه شعر منظوری که بخوان علیل شهرت دارد

بسم الله الرحمن الرحيم

ای تو پیرایه تخت و کین سبیل
اگر ذکر جیس است و ک قدر علیل

انطق از تو بهمانی ارباب خرد
انداخته خوان سخن از خوان علیل

شکر مویست علیل که ابرایم کی از بهر بخاران خوان غلت اوست چاندانده
شرح و بیان میان محسنت محو دیکه حضرت محمد مصطفی مراد اکی
شنای ادب بحر اعتراف نموده چه یاری کام و زبان اولی آنکه از ریاض
مناقب آل اطهار و اصحاب خیارش خصوصاً مبار ریاض لایست علی مرتضی
علیه التحیه و التنا که کلام مجرب نظمش تحت کلام خانق و فوق کلام
مخلوقست و ریخته گری مشاخ و برگ سخن نموده نورس
مراد از منال شنای دارای کامل خسر و عادل بر جینه قطعه

دور و عادل لقب دارای برینم
کعبه ارباب ایمان قبله اهل زمان

دیدم در از کحل خاک قدیم اوقفا
جبهه در در زیر داغ سجد او آسمان

و بیایه سوم از سه شعر منظوری که بخوان علیل شهرت دارد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ای غنچه سران خلق شنیدم
سیر کجا بر خیزد و شنیدم
ای بیک شاد را در این شاد
عالم را شاد را در این شاد
شادان را در این شاد
شادان را در این شاد
شادان را در این شاد
شادان را در این شاد

جنش را بلف زار و دیکه	کناده هر دری نوز و زو عید
فتد در باغ زان بلای آزاد	پاش سایه از بلای شمشاد
لبش در شیر شکر کرده در مه	ز خوش گوش رنگ طبله شند
ز بوش نستر در تله کار	ز رنگش از غوان در غار کار
بیاض گردش صبح شب	سواد خط بهار گلشن رود
خوشت ناید چمن میشین گلوش	کمن گرد و نگه نو کن بردیش

اکنون مرده مردی را که از سخنورش سخن کند متاع سخن را اگر چه
میز خوش

مشتربان مایه دار هستند املک های خزانگیش از ان قیمتی ترست که
خزیداران

در چوب خرد خورده وان بیانه اش باشد در میدان اشعار در تاراش نهان
باری

همه گوش ست و خواندن ابیات آبدارش گوشها جلد زبان شعر می را
از ازا احوالات

بناسبت شعرا و اوجی روز ناده که فلک بهر ارد و در یک خضیض برایش
سود

تواند آوری تن و قیض با وجود وسعت شرح بحاشیه کشادگی گفتش
موتج اگر از بزم میوسد شعرا نقطه زهره غیرست و اگر از بزم میگوید مرغ از بزم غیر

ای غنچه سران خلق شنیدم
سیر کجا بر خیزد و شنیدم
ای بیک شاد را در این شاد
عالم را شاد را در این شاد
شادان را در این شاد
شادان را در این شاد
شادان را در این شاد
شادان را در این شاد

ای غنچه سران خلق شنیدم
سیر کجا بر خیزد و شنیدم
ای بیک شاد را در این شاد
عالم را شاد را در این شاد
شادان را در این شاد
شادان را در این شاد
شادان را در این شاد
شادان را در این شاد

ای غنچه سران خلق شنیدم
سیر کجا بر خیزد و شنیدم
ای بیک شاد را در این شاد
عالم را شاد را در این شاد
شادان را در این شاد
شادان را در این شاد
شادان را در این شاد
شادان را در این شاد

ای غنچه سران خلق شنیدم
سیر کجا بر خیزد و شنیدم
ای بیک شاد را در این شاد
عالم را شاد را در این شاد
شادان را در این شاد
شادان را در این شاد
شادان را در این شاد
شادان را در این شاد

در سلاست چنان مخرج آتش و نفس ربانی باید که در خواندن کلمات نبرد
خواندن طلاق ببدل گردد و راه شست و برخواست و تقدیم و تاخیر
الفاظ و انشود و کشادن و بستن آنچنان که چون قافیه و بحر منتهی بخاطر
خامان برسد و لفظهای پنجمه برهم نشیند و بکار مردم می آمده باشند
چه بخواندن و چه نوشتن دور مناسب خوانی ندیمان را پیرایه باشد و در
مدعا نویسی و بیان را سرایه و ملاحظه کنیم می نمایند که داشت و دلزد
برای هم طراخانه و تقاشانه واقع شود که خوشنویسان بخوانست برزاق
قطع نویسی نشسته برای شعروش ترکیب گردان با گزیند و رعایت
کار موسیقیمان نیز میفرمایند که در کار و عمل نفس و صوت تقسیم کلمات
داشت و فقرات بمیزان آهنگ اصول بواقع ضرب و نطق افتد و
با وجود نغمه تکلف بی تکلف آمدنی باشد و پذیرد خوشی و مستی را باب فکر و خیال
میدانند که این طراشها کسی نیست و نخواهد بود صریح فطرت شده و رای فطرت است
و اگر کسی را درین افکار اظهار می باشد بمطالع رساله که در مذهب شطرنج فرموده

در سلاست چنان مخرج آشنا و نفس ربانی باید که در خواندن لکنت نزود
خواندن طلاق ببدل گردد و در اهشت در خواست و نقدیم و تاخیر
الفاظ و انشود و کشادن و بستن آنچنان که چون قایم و بحر سینه بخار
خامان برسد و لفظهای پنجه بر هم نشیند و بکار مردم می آمده باشند
چه خواندن و چه نوشتن و در مناسب خوانی ندیمان را پیرایه باشد و
در عافوسی و پیران را سرایه و ملاحظه کنیم می نمایند که داشت و در کرد
برای هم طراخانه و نقاشانه واقع شود که خوشنویسان بخوابت برزوا
قطع نویسی نشسته برای شغوش ترکیب گرد کتابا نگردد و رعایت
کار موسیقیمان نیز مغیر نمایند که در کار و عمل نفس و صوت تقسیم کلمات
و نشست و فقرات میزان آهنگ اصول بموافق ضرب و نطق افتد و
با وجود منتهی تکلف بی تکلف آمدنی باشد پند و نسی و منتی ارباب فاو فیال
میدانند که این تلاطم کسی نیست و نخواهد بود صریح فطرت شد و در می طر تاست
و اگر کسی را درین افکار نظاری باشد بطالنه رساله که در موضوع خطی رخ فرود

۴۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عنوان
موضوع: بیورو انجمن
درمندان

مجلس شورای اسلامی

کروں "جس کے لیے" مسلمان

کتابخانه ملی افغانستان

۱۲۸۰

باز

مناظرہ اور گفتگو

در بردن بر رخ خوش را باز
نه غلاب آمدن ۱۲
ز دستگفتن رخسارم بزمزدن
چون سجده رخش بازی انگیزد
نیست ^{نه} جم ورنه نخلته می برو
رباعی پرفکری شاه فکر را کام دهد
مضروب بدین عرصه کجاست خنین

بیدارش پگیر و فیصل انداز
 باضن از حریف ز و بر و ن
 مغلوب شدن ۱۲ اقص
 مفت بردار بقای می رسیند
 شاه رخ کو که شاه رخ می خورد
 سرخ طرح بشتر بنجی ایام دهد
 کردل برد آرام د دلارام دهد

اگر که شمه از فضائل الکتابش نیز گفته شود بی فائده نخواهد بود طالبان کمال
چون بدانند که با وجود مثل جهان داری دناز و نعم باجشای سخی اینقدر رینود و ده آینه
شماره ۱۲
رحم جبر نخواهند بود و از زبان بحر بیان شنیدند که در وقت شوق ساز بسیار
کوشش می کردند
بود که هنگام شستن آب تابشته زانی بر رخساریم که تا رخسار و شیتا طنبو تا به عصر

بہر کارش قیاس سعی زمین گیر

در فن تصویر از مصوران آلفا ممتاز

که خود از خوابان گامیکه آینه در برابر نهاد بشیبه کشی خویش پردازد و لعلی ^{شماره} آن
و موسی فدا ب نسرین هم بر آینه تنگ چهره سازد و اهل منی اگر گفتوای انصاف

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

و از بای و هوی گویند کان صدائی در گنبد افلاک نه پیچیده که اگر خاموش
 شوند شوندگان از استماع نغمه محروم گردند و از جوش و خروش سازندگان
 درختان رقص بر نداشته که اگر آب و از بای نشیند برگها از دست کنی بازماند

رباعیات

از زمره پیر برگ و فوا گشته جهان	دشمن گهر صورت مصدا گشته جهان
بر گانه دل شدن غمهای کس	آفتنه نورس آشنا گشته جهان
هر گوشه دای عشرت افزاشته	ایضا و تن به تم ترانه جان کاشته اند
طفلی که مجلس وجود آمده است	کاشش بشرباب نغمه بر داشته اند
شهر بست که لاله گرم خون میرید	ایضا از دیده زنگش فسون میرید
پائی بکتاب سیر صحرای به بین	کر بشنم حسن عشق چون میرید

سخن آزر و دار که بخت تعمیر کنه کاخ خود بگرفت شهر نور سپرد در کام
 و ز بان خامه کند و از بیم ولز نفسی در مصالح بنای کار آوردن کوتاه
 میکند اگر شتر داری گل تعریف در آب بگیرم محله داری خود چه آبستر

رسول که گنبد آرد بپای
 بنای بنای بنان صمد کبریا
 خدای که در بای و هوی
 خدای که در بای و هوی
 خدای که در بای و هوی
 خدای که در بای و هوی

و از بای و هوی گویند کان صدائی در گنبد افلاک نه پیچیده که اگر خاموش
 شوند شوندگان از استماع نغمه محروم گردند و از جوش و خروش سازندگان
 درختان رقص بر نداشته که اگر آب و از بای نشیند برگها از دست کنی بازماند

و از بای و هوی گویند کان صدائی در گنبد افلاک نه پیچیده که اگر خاموش
 شوند شوندگان از استماع نغمه محروم گردند و از جوش و خروش سازندگان
 درختان رقص بر نداشته که اگر آب و از بای نشیند برگها از دست کنی بازماند

و از بای و هوی گویند کان صدائی در گنبد افلاک نه پیچیده که اگر خاموش
 شوند شوندگان از استماع نغمه محروم گردند و از جوش و خروش سازندگان
 درختان رقص بر نداشته که اگر آب و از بای نشیند برگها از دست کنی بازماند

و از بای و هوی گویند کان صدائی در گنبد افلاک نه پیچیده که اگر خاموش
 شوند شوندگان از استماع نغمه محروم گردند و از جوش و خروش سازندگان
 درختان رقص بر نداشته که اگر آب و از بای نشیند برگها از دست کنی بازماند

[illegible]

اعالی وادائی نیز بتقلید ہم دراز قلع و محکم عمارات رفعت را
جمع اعلیٰ ۱۲، یعنی ۱۲ سجہ / بمنوی ۱۲، استواری ۱۲

سرفرازی و ستانت را شنیدی دیگر دوده اند و در بالابردن کاخ و دیوان و

قصر و منظر زینها از برداشتن مصالح آنقدر مبه افاده که پشت گاو زمین از

سنگینم و گرانی بست و بلند گردید و از کثرت بنا و وسعت فضا در هر خانه

محلہ و دربر محلہ سہری کچہ پانہند کہ از موضع رطوبت رود و سرد

ترا نہ سراپاں در بحر اصول لعل بشا نہ ہند ہر چیز بقضای طبیعت خود کام

و کما یبایست آن دوران سوسی و خود دگمالی سوس درین بیابانی در سوس
آن کیفیت حسن که از خارج جزوق بخوان در زمانت ۱۲ الی ۱۴ سوسه

۱۱۴۲ هجری قمری در روز شنبه که در آن روز در کربلا
در وقتیکه ایشان در میان دو دروازه بودند و از آنجا

نکوی جان با سید با اعتبار نیکو کاران را دارد

مضات الہیہ صفت ۱۱
طلسی ست دروغ غنمای دہر

مصونست از ترک ز گزند
که دایر در فائش کوچه بند
کات نعلبد

سرکوی غیاگران زهره خیز	نیم درو بآتم شان نغمه سیز
------------------------	---------------------------

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

[illegible]

<p>در معطلت آواز نشان بهر کام مهر بر ملک غرض بر بچاک موباه که در پاشند گرفته بے کار خود بلبوس گر آید حدیث وطن در میان</p>	<p>نمانی ز خود گوشت بر ساز نشان ز مهر غرضه در طرغی طرفه دل اهل نظاره بالا کشند سر کو بچه عاشقی بے عس ز دروغ بی بنال در زبان</p>
<p>در هر دکان راسته بازارش که بتار شعاعی آفتاب طایبی گردیده کار مهر از سود و سودار است آمده وقاعده راستی و دیتی باین مرتبه که کج بیجان از شسته راستی بیرون تواند رفت چنانچه آسمان از گلکشان میان در بندگی خدایگان محکم کرده زمین نیز بنفشه رسانی کربته شبنوی</p>	<p>چون بخواست بستان ملک این چنین بر فرض خیالات سودا آسمان بر قوج دکاکین پر از راه و مهر بستر نهنگ از مشکر باج خواه</p>

[illegible][illegible]

(Handwritten notes in Persian script)

[illegible]

زهی خاک پاک سعادت فزای
 غبارش که بپوشد بنیر و جلا
 گردش صبا گشته تکمیل پذیر
 تیم از و آنچنان تازه رو
 که غلغل بران ز آغ گردد همای
 مقدم نشین ست بر تو تیا
 ای سبقت گیران
 تو گوئی نفس داده سرور عبیر
 که رود آرد آب حیات از فو

لطافت هوایش در آن درجه که اگر بر هوای خلدش ترجیح دهیم و آن
از هوای سخمی نال تصدیق کند عاشقان که باینجا رسند از سر هوای
ازاد سخن من که حال بخش است و اینها در حدیث آمده است آرزو د محبت
یار خالی کرده اندین هوا پر کنند و تا هوای اینها نشوند هوای کارشان
خوب نگردد و همه جا هوای پرستی عیب است و اینها بر سر نظم

<p> هوای کز دآب حیوان چکد نفس روح پر در تعریف او از ویسوی دم سباده شمال فتار بند یک مشت صد جان چکد لطافت مشرق بد تشریف او ز پروردگانش کی اعتماد ال </p>	<p> هوای کز دآب حیوان چکد نفس روح پر در تعریف او از ویسوی دم سباده شمال فتار بند یک مشت صد جان چکد لطافت مشرق بد تشریف او ز پروردگانش کی اعتماد ال </p>
--	--

آبش چون از چهره دل گرد غم میشود بخش از زمین تن بدل بنو
موی صحت میرود ماهی سر چشمه اش اگر آب بقا افتد

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

پروگرام پختہ شد

عبدالحق صاحب

مکتبہ اسلامیہ

موسى بن جعفر

میں نے اپنے

وہابی

بجسٹریشنڈ

مجلس شورای اسلامی

مجلس

۱۰۰

چون بر خود جنید از حجره با بخت و سیاهرگاه ببلج تنگی خود پرداخته از عکس
آفتاب و لودلان انداخته آب خضر ازین بیم خود ریا و تسبیح که از بس گرانی سبک نمودم
ذول ۱۲

<p>شود نوکی مشقب جوزین آب تر ز دل های غمگین چنان زنگ شو نیا در کشیدن برون آفتاب</p>	<p>ز خجلت شود آب آب یو کمر که ز بخار گون گشته لهای جو از و عکس خود را بچندین طاب</p>
---	--

سیر بانغ و بوستان نصیحت همه یاران و دوستان

زمین سبز و زارش از تراوش شبنم بوی که باید از تراوش خاک و رسوب و فو

کتابت بشا پور نزد در سایه النسرین و از خوان توده که در پشت پشته رنگ هم خفته

شهر کاروانسان بیدون دیوار و دروازه و قلعه است
و هوداران سردوخانیان کل پر دریر یافته و آوار بر آوار انداخته فیهما

بے قراری ۷۵۰ مادہ ازبلا ۷۵۱
از حکایت جام زگرس مرست و نظر از مشامه گویند لاله رنگ است از نمونہ

اشعار خزان در لفظ و آری و از بر و مندی شاخسار و در زود و از و

عمره خان زاد و دیده و روحی احقران	عمره خان اطمینان
-----------------------------------	------------------

بقدر شکر است آن روز زمین

پی بندہ سکر بر جہیں

[illegible]

۹۱
تقدیر و تقدیر است از آنکه هر کس را که میسر شود در این راه پیش قدمی کند

در هر هنر از تربیت آب دهوا

بیزحمیت مشق در ترقی مباحث

زهی دارای کامل رای ملک آرای که بنای این شهر و کن رازشک
عراق و خراسان گردانیده رسم است که معطر از ان گاه بخن تیغ تیغ
سمن را بر فسان زبان میکشد گاه بحرف باز از لفظ را در صید گاه منی
پردازید هند گاه بصفت جولان اسپ اسپ طبیعت را از خردنی
بیرون می آزند بخاطر رسیده که چرا از سخن مفرقان در گاه قرب منزلت خود
نیت فرایم و محدث استادگان پای تحت در دولت عظمی بروی بخت
خود نکشایم عزیزان بسیارند انشاء الله تعالی تذکره الاغره علامده
نوشته می شود حالا بحرف و حکایت بعضی از پروردگان دولت عظمی
و مجلسیان حضرت اعلی کام و زبان را ساد تمند میکنم با ساسی ساسی
حضرات که صفو و مجلس را فرین دارند پروانم نسبت جای نشستن
خداوند را رقم نیست بهر جا که خود خوش کرده اند شرف ساخته اند بلکه هر یک
بصده مقابله دیگری را بر خود تقدیم فرموده اند ^{ای پسند کرده اند} انعام بنام بالانصاف دلائل

[illegible][illegible]

این کار در اوقات صلوات
 اول وقت و اوقات صلوات
 فاسد است و اوقات صلوات
 این کار در اوقات صلوات
 اول وقت و اوقات صلوات
 فاسد است و اوقات صلوات
 این کار در اوقات صلوات
 اول وقت و اوقات صلوات
 فاسد است و اوقات صلوات

اول نواب ستطاب علی جناب شاه نواز خان که از بس نوازش
 شایهی باین خطاب و الاسر فرازست و از غایت ملک خواهی و کار
 آگاهی بنصب جمده ملک ممتاز جنت حراست بلاد و رفاهیت عباد
 برگزیده بر بنگان ظاهرست که شمت و بزرگیش بسبب بخت
 و اتفاق نیست بلکه بحض استمداد و دستجات متوسل

لطف بالادست شایه خوش نوا	صدر مجلس صاحب خورشید شایه
دین و دولت در پناه هم از د	برج حصن ملک محکم از د
نسل او یک تن ندارد در درگاه	از دگر دفت کشور دل بر آ
در جهان هرست او دستور نیست	هر چه بی دستور او دستور نیست
در بزرگی چرخ را اسباب کو	باشد آسایش این آداب کج
نامه تمید چون سازد ر قم	در کفش تیغ دو دم گرد و ر قم

بسبق خدمت از به پیش است و در آن عقیدت از به پیش سر قافز با سامان
 رسانیده و میرسدش دبار بر تران تنهوق زبیده و دینیریدش با وجود غفلت

که در وقت نوازش
 این کار در اوقات صلوات
 اول وقت و اوقات صلوات
 فاسد است و اوقات صلوات
 این کار در اوقات صلوات
 اول وقت و اوقات صلوات
 فاسد است و اوقات صلوات
 این کار در اوقات صلوات
 اول وقت و اوقات صلوات
 فاسد است و اوقات صلوات

در وقت و اوقات صلوات
 اول وقت و اوقات صلوات
 فاسد است و اوقات صلوات
 این کار در اوقات صلوات
 اول وقت و اوقات صلوات
 فاسد است و اوقات صلوات
 این کار در اوقات صلوات
 اول وقت و اوقات صلوات
 فاسد است و اوقات صلوات

دوست و غریبان
راست کردن و قیامت کردن
و دودمانی سراید کمال
نخانی که گزینند
مهر سال شوی کارگاه
بهاران که است
خلایق بر زبان
که هر که در خفا
آدم را از تنگ
رزان
شان

[illegible]

در این شعر از کلمات و عبارات بسیار
 زیاده است که در این کتاب
 درج نشده است و در بعضی
 کلمات و عبارات نیز
 تفسیر و توضیح
 داده شده است که در
 این کتاب درج نشده است

تو آنکری ز که بند و روشنی مر می در راحت افتاده سینه ریشی
 یافته که مطلب چیست و دانسته که مخاطب کیست شنومی
 ای آردن کلام من قصه را طلب ترا چه آس پندار ۱۲

که از قطر گه بود در قطره
 سکون دل از جنبش ملک است
 دگر آفتاب است از بجم اوست
 صبحی که بجام دل شب زند
 خخلوت گزیند زبان بردست
 رسانید دگر بیا نم به نم
 که هم رنگ او بود و هم بوی گنگ
 که نازند از لفظ و سخن بهم
 که گم گشته صد بار در سخن
 که در غیر و تشش تواند نمود
 بمنزول و جان سخن در کشد
 ای ساسان ۱۳

نه بی شور عرفان طراز فیه
 ملک نام و ملک سخن ملک اوست
 سخن گر لالی است از بجم اوست
 به جگر عی حسم لب لب نه
 چو بینا اند آسان ساغرست
 ز لب خنده بنیاد بر روی هم
 چنان بزور آینه دیده رنگ
 کم افتد چنین نکته پرداز کم
 نمایان تر می نیست رود سخن
 در آنکوز یافت این کان بر بود
 ز منزول و جان سخن بر کشد
 ای کان سخن ۱۴

این شعر از کلمات و عبارات بسیار
 زیاده است که در این کتاب
 درج نشده است و در بعضی
 کلمات و عبارات نیز
 تفسیر و توضیح
 داده شده است که در
 این کتاب درج نشده است
 این شعر از کلمات و عبارات بسیار
 زیاده است که در این کتاب
 درج نشده است و در بعضی
 کلمات و عبارات نیز
 تفسیر و توضیح
 داده شده است که در
 این کتاب درج نشده است

این شعر از کلمات و عبارات بسیار
 زیاده است که در این کتاب
 درج نشده است و در بعضی
 کلمات و عبارات نیز
 تفسیر و توضیح
 داده شده است که در
 این کتاب درج نشده است

بل حرف ز انجا که بالا رود استقام بخار سه ۱۲	چو آید من و تا آسما رود سختن یا آسما ۱۱
--	--

سوم حضرت شاه خلیل الله که بزرگت خاطر با منی نترن خوان
باجاره قلم بدیج رقم اوست نازک خیالانی که حسن سخن را نکت میدانند
درین حسرت اند که بزبان قلمش نستعلیق حرف زنند و مد علم خط چنانست
که عده آنه سواد اعلم نصف الخط میتوان گفت فراق فوخطان را
بمشغولی نظاره خطش کند میتوان کرد الحق این خط را با آن خط
چه نسبت که گنگی این داز نیست دست داز آفت هر که اسب خوان
مفردتش نند سواد چیده ترکیبش روشن گشت هم فواره غامه
چه بقیه زار بارسانیده دوازشرینی رقم بحرف چه تکرار غنمه با
چشانیده و نگاه تماشائی آنچنان بر خطش بنحسبیده که در برگشتن
دید با در سر به بخوابانیده و کتابت بصورت چنان خفی که بر
هر صفحه کتابی بیبوده و در منی چنان جلی که در کتابگی آسمان نموده
از فرزندگی منقالتش فال همه بینندگان و نحوه بزبان دلازمی قلمش

بل حرف زانجا که بالارود
چو آید من و تا با سنجارود

سوم حضرت شاه خلیل الله که تراکت خاطرهای نترن خوبان
باجاره قلم بدیع رقم اوست نازک خیالاتی که حسن سخن را نالت میدانند
درین حسرت اند که بزبان قلمش نستعلیق حرف زنند در علم خط چنانست
که عمده آنه سوا العلم نصف الخط میتوان گفت فراق و خطان را
بمشغولی نظاره خطش کند میتوان کرد ای این خط را با آن خط
چه نسبت که گنگی این دازیت است داز آفت هر که اسب خوان
مفروش نشد سوا چیده تر گیش روشن گشت هم فواره غامه
چه بنفشه زار بارسانیده و از سر سنی رقم بحر زلف چه تنگ خنده ما
چشمانیده و نگاه تماشائی آنچنان بر خطش نجسیده که در بر گشتن
دیده با در سر نه بخوابانیده و کتابته بصورت چنان خفنی که بر
هر صفحه کتابی پیوده و در سنی چنان جلی که در کتابگی آسمان نموده
از فرخندگی صنفاش فال همه بینندگان وخواه زبان دلازمی قلمش

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

دعای خود را در این مقام
مجلس خیرات و احسان
در روز دوشنبه نهم ماه رجب
سال ۱۲۸۰ قمری

[illegible]

[illegible]

سه شنبه ماه محمد نورالدین خلیفه ری ترشیزی که غیر دقائق مضامینش
 برین جرح اشتها طبعی دارد و مهر بلندی خیالاتش در شش حبت
 دنیا نوری بقصر معانی رفیعش بعلوی نرسیده که عنقای بلند پروا تخیل
 گردش نگریده و کند فکرت بلند از کنگره استعارتش و اصل باطنی
 مراتب نارسائی و دو هم آسمان پیوند از کاخ نخلش بر زمین بجز
 در جهه سالی بهر کس از شائقان کمیابی ننمایشش شاکی و با وجود
 طبع چند بار رغبت طبع طالبان همچنان باقی و بعد رفع اغلاط متن و
 حاشی در مطبع فیض منشی نو کشور واقع کان پور بسریه سی علی بنیاب
 معالی القاب منشی پراگ نراین صاحب دام اقباله مالک مطبع بارسیه هم
 بماه اگست ۱۲۹۶ زبور طبع پوشیده

خانه مطبعه طبعی
 ۸۲

خیا بان شرح گلستان سلسلہ سلج الدین طہمان آرزو و ملا علی قاری
شرح سہ شتر خلوی - شتر فورس کی شرح از مولانا
منشی سید اللہ منقور۔

کتابش نامہ - مخزن تصنیف منشی راجا ان
لذہ الافحام - مخزن تصنیف مولوی سید محمد علی موسوی صاحب
تصنیف گلستان - اشعار گلستان کی تصنیف -
سلک سلسل - مصنفہ منشی چند رکاب شاہ -

بندگی نامہ بطور متعجب بندہ مصنفہ راسخ کمال صاحبہ
مظہر العجاوب - مصنفہ مرزا قلی صفا ہر شے کا مذکور
آدم نشان -
تاج المملک - ترنگین تصنیف مفتی ادا حسین تسلیم سولہ
درمناح -

صحافت کا عہد نامہ یہ غمور کتاب ہے الفبا و داری میں
اساتذہ نے مثل طائر و فطری وغیرہ نے لکھے ہیں و کتاب
بہنو ابن شاپسیتہ امین دسج کیے ہیں۔

رقبات الامان اللہ عینی - بلاغت وضاہب میں مشہور ہے
 رقبات نظامیہ
 رقبہ گلستان حکمت - از مولوی عبدالغفر صاحب - روی -
 رقبات احسن - جسکا نام از گند فرہنگ ہے از حکیم
 محمد احسن بلرز دساتیر -

مغز ارولات
رقعات قبض الگین - کتبوت -

توقیعات کس نے۔ از جلال الدین عیاضی
کلیات ستر مرزا غالب پنج آہنگ و دستور مہر نور
ابوالفضل۔ ہر روز فروغی یاد علی مرحوم نے مثنوی کیا۔
رسالہ خفا شہرہ ہر رقتات۔

حسن و عشق مولده نعمت خان عالی کفایتی احسن و عشق مین
مراقمه قضا و قدر - مصنفه فشی فطیر الدین -
قصات نامی تصنیف مولوی حکیم الدین صاحب
بابا بازار - مولفه ارادت خان و ارض بیعت خوش خط و خوش
زین نامدار - مطبعه عده انداز مولوی -

کتاب اخلاق و موعظت و تصوف

گلستان - حکیم قاضی سجاد گلستان سعدی قابل دیدہ و سہرہ -
 بہارستان جامی سجاد گلستان سعدی -

[illegible]

ان نثر - سخ صدی شیرازی خوشی لای دید ہے -
 متوسط قلم -
 ارباب قلم کا غنہ سفید دلائی عروہ -

الباقية خاتمة -
 الفوائد وخصائص فربك من قبل بگین و نوشا -
 گلستان هرستم منقول عن حشی مولوی بادیهی ماسیم
 یاکا
 گلستان هرستم تدریس بلطف بلطف به اوست -
 شرح - مصنف مولوی محمد اکرم عثمانی -
 ریالوان شرح گلستان از مولوی راز علی موم -

فہرست کتب

مصحح الہدیت - ترجمہ فارسی حوالہ کا مشہور کتاب ہے
 رسالہ ہدایت المؤمنین - موصوفت میں
 مطالبہ شیدی - مصنفہ شاہ قاضی و تصوف و ریاضات
 سرور العباد - شرح قصیدہ بانہ ساد -
 چند نامہ - مصنفہ حضرت فرید الدین عطار تصوف میں -
 کیمیائی سادات - از امام محمد غزالی -
 اخلاق جلالی - معنی از ملا جلال الدین محقق دوانی -
 اخلاق ناصر علی - مشہور علم اخلاق میں -
 اخلاق محسنی - از لاجین در خط -
 گلشن اسرار - تصنیف مولوی انور علی صاحب رصوف -
 پیامہ شنیعہ - از مولوی رفعت علی فصاح اخلاق میں
 مکتوب امام ربانی - ہر جلد بہت نادر کتاب ہے آئینہ
 جلا - باطن اہل حق ہے از ارشادات حضرت مجدد الدین
 بہت خوبی کے ساتھ ایک کلیات مکتبہ جمع ہو کر طبع ہوا
 ملا لیلین خواجہ اشرفی سے فرماتے ہیں -
 گنجینہ عرفان - مصنفہ فرید الدین عطار دیگر عرفان -
 رسالہ غوثیہ - سہی بہ نشاء اشق از ارشادات حضرت
 غوث الاعظم رحمہ اللہ -
 بوستان جلی قلم - انداز علم و ادب قطع لائق دید پر کاغذ
 ایضاً - کاغذ شانی
 بوستان - دومرود خط تصنیف شیخ سیدی تعلیم علی -
 ایضاً - دومرود متوسط -
 بوستان - دومرود متن و علمین بن سمرہ میں -
 ایضاً - دومرود متوسط -

مثنوی شاہ شرف - از شاہ ولی اللہ عارفانہ مثنوی ہے -
 مثنوی مثنوی مولوی مردم پارہ مرصعہ شش و فتر مشہور بالحق
 دفتر ہفتم -
 شرح مثنوی بحر العلوم - طبع جدید از تصنیفات حضرت مولانا
 عبد اللہ بحر العلوم یہ شرح عامل المثنی ہے -
 الطائف مثنوی - شرح مثنوی مولوی مردم
 مکاشفات رضوی - شرح مثنوی مردم از مولوی محمد رفیع
 مجموعہ مثنویات - یکایات حضرت فرید الدین عطار ہے
 اسکے شامل دہل رسالے ہیں -
 مثنوی سبیل مصنفہ حکیم نور حسین حکیم تخلص -
 مجالس العشاق - بالصور تصنیف میر سلطان حسین
 شہنشاہ امیر تیمور گورکانی نظم و نثر و گلش مطبوعہ
 سابق -
 مجالس العشاق - بالصور بطبعہ جدیدہ -
 منطق الطیر - تصنیف فرید الدین عطار تصوف میں -
 نظم اللالی - شرح قصیدہ مائی نصائح میں
 مثنوی بزم وصال - عرفان میں مصنفہ شاعر اہل
 زبان ہے -
 مثنوی حضرت شیخ بہلول تصنیف حضرت بہلول -
 حدیقہ حکیم سنائی - درسی مشہور مذاق تصوف میں
 نایاب کتاب ہے -
 معراج الجواہر - از لطیفی اخلاق میں -
 اوزار الرحمن لقونہ بچکان - لطوفاط حضرت
 عبد الرحمن مدنی صاحب عرفان -

کتب لغت فارسی

لغات المصنفی تصنیف مولوی سید احمد عظیم آبادی
 کشف اللغات - مطبوعہ شہرہ جدیدہ جلد میں -
 غیاث اللغات - معرب و فارسی مصطلحات خانہ آرزو -
 زبان قاطع لغت از علامہ وادہ مصنفہ فارسی میں مستند ہے -

نصاب تصدیق - از لغت زبانی تصنیفات سے ہے -
 شرح نصاب تصدیق - دشت یا ضی بہت نادر
 شرح تہذیب و تمدن دارہ -
 فرنگ جمالیہ - لغت کی کنج فرنگستان از مولوی محمد رفیع

